

گفت‌وگوی خداپرستان
با مادی‌گرایان پیرامون

آفریدگار و آفریده

خادم القرآن محمد صادقی تهرانی

بنام خدای رحمتگر بر آفریدگان، رحمتگر بر ویژگیان

مقدمه ناشر:

ستایش، ویژه پروردگار جهانیان است؛ همو که به راز ذاتی دل‌ها، بسی داناست؛ او که بر سر و سامانمان، نعمت فرو ریخت؛ و ما را توفیق نشر معارف قرآن، که رهنمودی است برای تقوا پیشگان، عطا فرمود؛ و ابواب خداشناسی را بر دل‌هایمان گشود.

کتاب حاضر، در سال ۱۳۳۷ هجری شمسی، به قلم توانای علامه عارف، آیت‌الله العظمی دکتر محمد صادقی تهرانی (قدس سره)، که به حق از نوادر دوران در علوم و معارف الهی و کشف حقایق و دقایق قرآن کریم بود، به قلم تحریر نگاشته شد.

ایشان، در مقابله با اندیشه‌های ماتریالیستی (جهان‌بینی مادی) گروهی از دانشجویان و اساتید دانشگاه، شبهاست موجود در محیط مجامع علمی را با شیوه‌ای نوین، در جلسات بحث و گفت‌وگو پاسخ داده، پس از جمع‌بندی مطالب، این اثر ارزشمند را با روشن‌ترین مفاهیم و به شیوه‌ای بسیار روان، تحریر فرمودند؛ تا آنجا که هر خواننده علاقه‌مند، برای دریافت مطالب و اثبات وجود خدای یکتا، نیازی به آموختن فلسفه الهی و منطق رسمی و کلاسیک نداشته باشد.

تا به حال، بیش از یک میلیون نسخه از این اثر گران قدر به چاپ رسیده و اکنون، انتشارات شکرانه، برای پنجاه و یکمین بار و در راستای دعوت توحیدی و انقلاب علمی قرآنی، این کتاب ارزشمند را به کتابخانه جهان اسلام تقدیم می نماید.

نشر معارف الهی، برای ما، رحمت و اسعه و افتخاری گران مایه است؛ امید آنکه شما خواننده عزیز، از آن بهره گیرید؛ و ما را در ادامه مسیر حقیقت جویی، رهنمون باشید.

والله الهادی

انتشارات شکرانه

محمود صادقی

شهریور ۱۳۹۰

تقدیم:

به روح پدر بزرگوار و مادر ارجمندم

و اساتید گران مایه ام در علوم اسلامی به ویژه تفسیر قرآن

تقریظِ حکیمِ الهی و عارف ربّانی حضرت آیت‌الله العظمی
آقای حاج شیخ محمد تقی آملی (رضوان الله علیه)
بر کتاب آفریدگار و آفریده:

بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس حضرت یزدانی را سزاست، که ما را از خودپرستی به خداپرستی ارشاد کرد و باب خداشناسی را بر روی دل ما گشود، و ما را نابینا در معرفت خود قرار نداد. «الحمد لله الذي عرفنا نفسه و لم يجعلنا عميان القلب» و درودِ نامحدود بر فرستادهٔ محمودش باد، که ما را به مذهب حنیف دلالت کرد؛ و از شرک نجات داد. «الحمد لله الذي هدانا بالاسلام و جعلنا من ائمة محمد صلى الله عليه و آله و لم يجعلنا من سائر الأمم» و بر ذریّهٔ اطهرین و انجبین او باد که: «بهم عرف الله و بهم وُحِد و بهم عُبد».

بر دانشمندان بصیر پوشیده نیست، که اهل معرفت در مقام خداشناسی به السنّهٔ مختلفه و بیانات گوناگون، لساناً و قلماً بیانات وافیه و تقریرات شافیه نموده‌اند، لکن با همه صرف و سع، به مقام شامخ قدوةٔ اهل تحقیق و تدقیق نرسیده‌اند، و به حکم «کم ترک الاوّل للآخر» این

سعادت نصیب جناب مستطاب، وحید زمان، و نادره دوران، آقای آقا میرزا محمد صادقی (لسان المحققین) - دام عمره - گردید، که به تحریر این کتاب مبارک موفق گردید.

بر ناظر بصیر در این کتاب هویدا است، که کسی بر این طرز و اسلوب در این مطلب عظیم قبل از ایشان قلم فرسایی نکرده، و این سعادت نصیب معظم له گردیده، و این موهبت بدیشان بخشوده شده. «فلله الحمد علی ما ناله و أعطاه و له الشکر علی وهبه و أهناه».

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

مقدمه مؤلف:

در کتاب حاضر نموداری بسیار جالب و در عین حال ساده از گفت و گوهای خداپرستان با مادی گرایان، به خوانندگان ارجمند ارائه می گردد.

نتیجه این گفت و گو گشایش بسیاری از گره هایی است که در افکار گوناگون پیرامون موجود ماورای ماده (خدا) به وجود آمده است. در این گفتار دو نکته بایاریک بینی و موشکافی در نظر گرفته شده است: ۱ - «آلهی» بر اساس هر گونه عقیده ای که «مادی» داشته و یا بیندازد رشته استدلال را به دست گرفته، پایاپای وی با کمال پایداری، او را به هدف نزدیک می کند.

۲ - با آنکه از این روش بنیادی چنین نمودار است، که نکات و دقایق علمی بسیاری باید به کار رود تا هر گونه نقض و ایرادی در هر مرتبه و از هر کسی در هم شکند؛ ولی با چشم پوشی از اصطلاحات علمی گوناگون و شیوه های پرپیچ و خم استدلال، که دریافت آنها به پیمودن

و أنا العبد المذنب الخطائی محمد تقی الآملی

عفی الله عن جرائمه - ۲۲ رجب ۱۳۸۲ هـ . ق

مراتبی از رشته‌های مربوطه نیازمند است، و با به‌کار بردن ساده‌ترین الفاظ و روشن‌ترین مفاهیم، تا آنجا که در امکان نگارنده بوده است سبکی بسیار روان، روشن و آسان ارائه شده، که دریافت مطالب، به آموختن فلسفه الهی و منطق رسمی و کلاسیک نیازمند نیست.

این گفت‌وگو در جلساتی چند با افراد مادی‌گرا - و دارای استعدادها و افکار مختلف - در کوی دانشگاه تهران انجام یافته، و تمامی شبهات گوناگون در سطح اندیشه‌های حاضران مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. البته نگارنده در مواردی که ایشان در ایرادی به بن‌بست می‌رسیده‌اند، در تقویت ایراد به آنان کمک کرده، و سپس خود به حل آن پرداخته است، تا جای هیچ‌گونه شبهه‌ای باقی نماند.

ضمناً برای حفظ امانتِ مجلس گفت‌وگو، در این کتاب برای حاضران، نام‌های مستعار برگزیدیم، و نه آنکه مقصود از نام‌بردگان، صاحبان اصلی همین نام‌ها باشند.

صفحات حاضر پیش از آنکه به چاپ رسد در حدود سیصد نسخه پلی‌کپی شد، و در محیط دانشگاه، ادارات و غیره منتشر گردید و برای مراجعات و تأکيدات زیادی که خوانندگان محترم در مورد چاپ آن نمودند، به چاپ و انتشار آن مبادرت گردید.

اهمیت انتشار این گفت‌وگو به حدی بود، که ضربه‌ای جبران‌ناپذیر بر تبلیغات گسترده مادی‌گرایان، به‌ویژه حزب توده و احزاب چپ‌گرا در سال‌های پایانی دهه چهل و پس از آن وارد کرد، و موجبات تهدید - ارباب و ناسزاگویی تلفنی به نویسنده را از سوی آنان فراهم نمود؛ ولی فضل و

نصرت الهی، همواره مؤید تجدید چاپ این کتاب شریف بوده است. به عقیده نگارنده، دریافت مطالب این کتاب، در خور استعداد دانش‌آموزان اول دبیرستان نیز هست، تا چه رسد به اشخاصی که اطلاعات و معلومات بیشتری دارند، البته هر فردی به اندازه استعداد خود می‌تواند از آن بهره قانع‌کننده‌ای ببرد.

۱۳۷۹ هجری شمسی

محمد صادقی تهرانی

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

«أَفَى اللَّهِ شَكُّ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ؟»

آیا در خدا، که شکافنده* آسمان‌ها و زمین است شکّی است؟

... دیر زمانی در این اندیشه بودم که چگونه ممکن است کسی آفریدگار جهان را انکار کند و یا در وجود او دچار شبهه و تردید شود.

تنها چیزی که گویی می‌خواست با اندیشه خداپرستی به مبارزه برخیزد، تشکیک گروهی از مادّیین بود. نه اینکه آنان تاکنون کوچک‌ترین راهی برای نفی وجود خدا یافته باشند؛ بلکه تمامی کوشش‌های آنان تنها بدانجا انجامیده است، که راه خداشناسی را تا

* آفریدگار توانا پس از آنکه ماده نخستین یا به تعبیر قرآن: «ماء» (جرم عظیم سیال بی‌شکل) را آفرید، آن را شکافته و در همان حال با آفرینش آسمان‌ها و زمین از درون آن، سرشت توحیدی را در ذره ذره اجزای جهان جایگزین نمود. چنان‌که بنابر آیه «ان من شیء الا یسبح بحمده» تمامی موجودات، آگاهانه یا سپاس پروردگار عالم، تسبیح‌گوی اویند.

اندازه‌ای دشوار نموده و از سرعت رهروان حقیقت کاسته است.

نتیجه چنان اندیشه‌ای زمینه‌طرح پرسش زیرین بود:

اگر آن‌گونه که آخرین کتاب آسمانی خدایپرستان (قرآن) مدّعی است، درباره وجود خدا جای هیچ‌گونه شک و تردیدی نیست، پس چگونه گروهی دچار شبهات و ابهاماتی در این راه شده‌اند، و به‌جز ماده و نیروهای مادّی، موجود دیگر پدید آورنده ماده (خدا) را باور ندارند؟ پاسخی که به‌نظر می‌آید، این بود که:

کتاب‌های آسمانی و از جمله قرآن، عقل و تشخیص وجدان را عهده‌دار پی بردن به وجود آفریدگار جهان دانسته و بیان نموده‌اند، که درباره وجود خدای آفریدگار، جای هیچ‌گونه شک نیست، نه آنکه قائل باشند هیچ‌کسی در این مورد شک و تردیدی نداشته است. روشن است که باطل بودن یک اندیشه، غیراز نبودن آن است. اندیشه‌های نادرست در جهان بسیارند و در عین حال که وجود دارند، بیجا و بی‌مورد می‌باشند، و اگر هر کسی راه را آن‌گونه که شاید؛ بی‌ماید، بی‌چون و چرا به مقصد می‌رسد.

تفسیر دیگری که از آیه «أَفِی اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ؟» (ابراهیم: ۱۰) می‌توان نمود، این است: آیا در اینکه برای هر پدیده‌ای پدید آورنده‌ای لازم است، جای شک است؟! کدام خردمند و حتی کدام بی‌خردی می‌تواند باور کند که اثر بدون مؤثر، و نشان، بی‌صاحب نشان و فاقد پدید آورنده باشد! هرچند گروهی از مادّیین، به‌دلیل انس دائمی با آثار و خواصّ ماده، چشم و دلشان تاریک گشته، و از ایمان به

آفریدگار ماورای جهان محروم و فرومانده‌اند؛ - با آنکه هرگز جای تردید نبوده است. - در وجود او تردید روا داشته‌اند. -

همان‌گونه که گفته شد، آیا در وجود خورشید درخشان، جای شک است؟! در این زمینه، حتی اگر قرص خورشید به زیر ابر هم پنهان گشته باشد، ولی درخشش و نورش، روشن‌ترین گواه بر وجود آن است. این سخن منافاتی با اندیشه گروه ناینیان و سفسطه جویان، و یا آنان که خویشتن را از نور خورشید پنهان نموده، و به بیغوله‌های تاریک خزیده‌اند، ندارد.

بسیار مایل بودم با این‌گونه اندیشه‌ها، دمی دمساز شوم، و از تمامی گروه‌هایی که اذهان آنان را فلج ساخته است، از مجرای فکر و زبان خودشان آگاه گردم.

خوشبختانه موافق هدف دیرینه‌ام آگاهی یافتم، که گروهی از مادّیین و احیاناً "خدایپرستان دروغین"، که نیروی معنوی خود را در برابر حریفان از دست داده، و متزلزل شده بودند، برای جلوه دادن اندیشه‌های "ضد خدا" جلساتی پی‌در پی تشکیل داده‌اند، و برخی از ساده‌لوحان نیز رفته رفته بدانجا کشانده شده و می‌شوند، و دسته‌دسته، سرمایه‌های اندک خدایپرستی خود را از دست می‌دهند.

نغمه "هل من میارز" و اینکه؛ «کیست بتواند با زبان علمی زمان، در برابر گفته‌های ما پایداری کند...» جسته و گریخته به گوش می‌رسد.

بالاخره با مقدماتی در این مجلس شرکت جستیم. ورود یک نفر روحانی با لباس روحانیت در جلسه‌ای که عموم حاضران به جهات

مختلف - از جمله تبلیغات ماتریالیست‌ها - با نوع روحانیان نظر خوشی ندارند، معلوم است چه صورتی خواهد داشت.

"پرسش نخستین"

پس از تعارفات معمولی و برخی لبخندهای تسمخرآمیز، و صحبت‌های درگوشی و... که در عین حال از نگارنده پنهان داشته می‌شد، جوانی از آن میان - که داریوش نام داشت - پرسید: «چه کسی خدا را آفریده است؟!»

آقایان محترم! ممکن است بفرمایید، خدا - که به گمان خداپرستان جهان را پدید آورده است - خود پدید آمده از کی و چیست؟ جهان از وی پدید آمده؛ اما خود او از کجا آمده است؟ چرا که علم ثابت کرده، «هر پدیده‌ای پدیدآورنده‌ای دارد».

آلهی: در پاسخ، جناب عالی را به فرمایش خود شما استناد می‌کنم. آقای محترم! خدا پدیده نیست تا پدید آورنده بخواهد. خدا موجودی است، ناپیدا و همیشگی، که برایش آغازی نبوده، و پایانی هم نیست. علم هم به گفته خود شما تنها پدیده‌های جهان را به پدید آورنده نیازمند دانسته است؛ و نه آنکه هر موجودی را، هر چند پدیده نباشد، به پدیدآورنده نیازمند بدانند.

وانگهی، این پرسش که، «پس خدا را چه کسی به وجود آورده است»، پرسشی نیست که تنها خداپرستان با آن مواجه باشند، بلکه به خود مادیین نیز به نحوه‌ای دیگر بازگشت می‌کند، و آن اینکه، ماده

نخستین جهان که به گمان آنان چهره‌های گوناگون جهان را پدید آورده، خود، پدیده چی و کیست و از کجا آمده است؟

داریوش: می‌خواهید بفرمایید در سراسر جهان چیزی به جز پدیده‌های گوناگون وجود دارد که بی‌آغاز بوده است؟ اینکه مفهوم نیست! باور کردنی نیست که موجودی بی‌آغاز باشد!

آلهی: جهان هستی از دو حال بیرون نیست: یا خود جهان بی‌آغاز و ازلی است، و یا آفریدگار ازلی ماورای جهان، آن را پدید آورده است. شما چه می‌گویید؟

داریوش: نخست توضیح دهید ازلی یعنی چه؟

آلهی: همان‌گونه که اشاره شد، ازلی، موجودی است بی‌آغاز، که به هیچ وجه سابقه‌ی نیستی نداشته است. موجودی این چنین، حتماً ابدی نیز هست، یعنی، پایان نخواهد داشت. این گونه موجود که در اصل هستی، به دیگری نیاز نداشته و ندارد، در کمالات هستی نیز چنان است، و آنچه دارد از خود دارد. این بدان معنا نیست که خود، خویشتن و کمالات خود را پدید آورده است، زیرا چنین فرضی از دو نظر محال است؛^۱ بلکه، منظور آن است که او هیچ‌گاه به ماورای خود دست نیاز دراز نکرده، و تمامی پدیده‌ها را هم او پدید آورده است.

گروهی از حاضران: آقای محترم! اصلاً چنان موجودی معقول نیست. ازلیت یعنی چه؟ علم ثابت کرده که هیچ چیز، از پیش خود وجود ندارد.

۱. چنان‌که مشروحاً بیان خواهد شد.

منوچهر: آقای محترم! ممکن است شما دست ما را گرفته، از "نمی دانم" به می دانم" برسائید. چگونه موجود ازلی در جهان هست؟
 الهی: آقایان محترم! چنانکه پیش از این هم گفتم، تصدیق به وجود موجودی ازلی، "بی آغاز و بی نیاز" در جهان (خود جهان یا ماورای آن) در انحصار خداپرستان نیست؛ بلکه الهی و مادی هر دو، از پذیرفتن این چنین موجودی - هر یک موافق با عقیده خود - ناگزیرند.
 از دو حال بیرون نیست:

یا در سراسر جهان هستی^۱ موجودی ازلی هست یا نیست.

آقایان محترم! کدام یک را انتخاب می فرمایید، تا درباره همان با شما گفت و گو کنم؟ من در زمینه مناظره، کوشش دارم که روشن ترین و شایسته ترین راهها را انتخاب کنم. "لا اِکراهَ فی الدِّینِ" پذیرش عقیده اجباری نیست. موافقید که پایاپای شما راه خود را ادامه دهیم، قدم به قدم از همگی شما تصدیق گرفته، با هم به سوی حقیقت رهسپار شویم؟
 از خودپرستی تا خدا پرستی تنها سه گام باید برداشت و پذیرفت که:
 ۱- ازلیتی در جهان وجود دارد.

۲- ماده ازلی نیست.

۳- ماورای ماده - که پس از طی دو گام گذشته می توان پذیرفت ازلی است - کانون هرگونه کمال و پدید آورنده جهان است.

سپهرداد: آقای محترم! همگامی با شما خیلی دشوار است؛ ما اکنون

۱. مقصود، هستی به تمام معنای کلمه است؛ یعنی اعم از آنچه که خداپرستان و مادیون می گویند.

الهی: این چگونه نامعقولی است که چه الهی و چه مادی - هر یک به صورتی - از پذیرش آن ناگزیرند؟ چرا معقول نیست؟ اشتباه شما این است، که نیازمندی پدیده های جهان ماده را به حساب سراسر هستی - چه ازلی و چه غیر ازلی - می گذارید. علم که این سخن را گفته، سر و کارش با ماده می باشد؛ و حکمش نیز پیرامون جهان ماده است.
 داریوش: آقای محترم! هستی یعنی: ماده؛ یعنی: طبیعت؛ وجود و موجود معنای دیگری جز ماده و طبیعت ندارد، ماده هم که به حکم علم، پدیده است و آغاز دارد.

الهی: عکس این سخن درست است؛ یعنی، ماده وجود دارد، و از موجودات است، نه آنکه هستی ویژه ماده باشد، تا نتیجه اش انکار هستی موجود غیر مادی باشد.

داریوش: دلیلش این است که ما موجود غیر مادی را هرگز احساس نکرده و نیافته ایم.

الهی: آقای محترم! نیافتن غیر از نبودن؛ و احساس نکردن غیر از وجود نداشتن است. مگر شما به وجود تمامی موجودات گوناگون جهان آگاهی دارید؟ آیا چیزی از علم بر شما پوشیده نمانده است؟ تا در نتیجه، نیافتن شما، برابر با نبودن و کاشف از عدم باشد!

داریوش: بالاخره تا چیزی را انسان نیابد، نبیند و احساس نکند، چگونه می تواند وجود آن را تصدیق کند؟

الهی: بنابراین، سخن نخستین خود را بدین گونه اصلاح فرمایید که:
 "نمی دانم موجودی ازلی و غیر مادی هست یا نه؟ شاید هم باشد..."

ادعای نخستین را انکار می‌کنیم. آقای عزیز! ازلیتی در سراسر جهان نیست، چه می‌فرمایید؟

آلهی: این خود نمونه‌ای از شتابزدگی شماست. گفتم هدف از گفت‌وگوی ما پیمودن این سه گام است. اکنون آماده برداشتن نخستین گام می‌شویم. شما می‌فرمایید ازلیتی در سراسر جهان نیست، ما هم با شما از "نیست" به سوی "هست" رهسپار می‌شویم:

مفهوم سخن شما این است، که در سراسر جهان هستی، چیزی یافت نمی‌شود که آغاز نداشته باشد. همگان - با اختلاف زمان هنگامی نبوده‌اند، و سپس پدید آمده‌اند. آیا سخن شما را درست فهمیده‌ام؟

سپهرداد: درست، اما خدا را نیز باید این‌گونه دانست. چه فرقی دارد؟ او هم به گمان شما در زمره جهان هستی است، موجود است و آغاز دارد.

آلهی: اکنون هنگام نامگذاری نیست، میان دعوا نرخ تعیین نکنید. تنها همان جمله "سراسر جهان هستی"، خود کافی است که تمامی موجودات را شامل گردد، فعلاً می‌خواهیم تکلیف کلی جهان را یکسره کنیم. آقایان محترم! از شما می‌پرسم - این پرسش از تمامی شماست - که آیا نتیجه این سخن را نیز که "در جهان ازلیتی نیست" می‌پذیرید؟

آیا همگی موجودات جهان سابقه نیستی داشته‌اند؟ بالاخره، تا آنجا به عقب برمی‌گردیم، که هیچ یک نبوده‌اند و سپس پدید آمده‌اند؟!

در اینجا به نخستین بخش گفت‌وگو، که از داریوش آغاز شد - اینکه هر پدیده‌ای را پدید آورنده‌ای است، پس خدا را که پدید آورده است؟ - بازگشت نموده، عین همین سؤال را از مادّیین و منکران خدا می‌پرسیم

که: "پدید آورنده جهان - که سراسر پدیده است - کیست؟"
از سه حال بیرون نیست:

۱- اینکه اصل مسلّم عقلی و علمی و بدیهی را که اشاره کردید، انکار کنید و بگویید: ممکن است برخی از پدیده‌ها بدون پدید آورنده باشند.
۲- پدید آورنده جهان از سنخ و جنس خود "جهان ماده" و محکوم به همان حکم است.

۳- موجود ازلی که ماورای ماده و از حکم ماده بیرون است؛ آن را پدید آورده است.

اکنون اختیار با شماست، کدام یک را می‌پذیرید؟
جمشید: ما می‌گوییم، جهان "بی‌نهایت" است، و "بی‌نهایت پدیده نیست تا پدید آورنده بخواهد. مجموع را آغازی نیست، گرچه یکایک افراد آغاز داشته باشند!

آلهی: مقصودتان از بی‌نهایت چیست؟
جمشید: یعنی هر چه به عقب برگردیم، به زمانی نخواهیم رسید، که جهان به کلی موجود نباشد.

آلهی: آغاز ندارد، یا شما نمی‌توانید به آغاز آن برسید؟
جمشید: آغاز ندارد.

آلهی: در این صورت فرضی را که تاکنون مبنای گفت‌وگو بود - که جهان، سراسر حادث است و تمامی موجودات آغاز دارند - عوض کرده، ازلیت و بی‌آغازی جهان را اعتراف کردید، زیرا معنای ازلی بودن این است که سابقه نیستی نداشته باشد.

مهرداد: آقای عزیز! مقصود این است که نه این و نه آن، هم این و هم آن، می‌دانید منظور چیست؟ جهان از نظر یک یک افراد موجوداتش آغاز دارد، اما از نظر کلی و در مجموع، آغاز ندارد. چه می‌فرمایید؟ عدد بی‌نهایت است، ولی خود معدودات هر یک حادث‌اند.

آلهی: نخست از شما باید پرسید: آیا این عدد به فرض شما بی‌نهایت، مرکب از پدیده‌ها و پدید آورنده‌ها می‌باشد، و یا همه پدیده‌اند؟

مهرداد: فرض نخست را در نظر بگیرید و اگر می‌خواهید ما را از تسلسل بترسانید باکی نیست. چه کسی گفته تسلسل محال است؟

آلهی: راه را نزدیک می‌کنیم: بر فرض تسلسل محال نباشد، آیا در میان تمامی افراد این رشته، فردی یافت می‌شود که آغاز نداشته باشد؟ مهرداد: همه آغاز دارند؛ یعنی، یک یک افراد و نه مجموع آن‌ها.

آلهی: چگونه ممکن است چیزی هم آغاز داشته باشد و هم ازلی و بی‌آغاز باشد؟ مگر مجموع افراد چیزی جز خود افراد است؟ مگر مجموع، اضافه‌ای بر خود افراد دارد؟ اکنون که به اعتراف شما همه افراد پدیده‌اند، پس مجموعه جهان هستی پدیده است، آغاز دارد و بنابراین اصل، نیازمند به پدید آورنده‌ای است بی‌آغاز.

مهندس فرشید: آقای محترم! شما با سخنان خود این جوان را گیج کرده‌اید، آقا چگونه ممکن است، مجموعه افراد و موجودات تشکیل دهنده جهان، با فرض بی‌نهایت بودن، حادث و در نتیجه نهایت داشته باشند.

آلهی: ما با همین برهان ثابت کردیم که اصولاً بی‌نهایت و بی‌آغاز بودن در افرادی که خود آغاز دارند، معنا ندارد؛ یا باید گفت این رشته

سراسر حادث است و در نتیجه آغاز و نهایت دارد، و یا آنکه بی‌نهایت است و در نتیجه آغاز ندارد.

در این صورت اگر آغازی برای مجموع این افراد ثابت شد، "فرض بی‌نهایت"، خود به خود باطل است.

بنابراین، ایجاد این اشکال، که "چگونه جهان، هم آغاز و نهایت دارد و هم بی‌نهایت است؟"، بنایش از شماست که آن را بی‌نهایت فرض کردید.

من سخن خود را تکرار می‌کنم: در میان تمامی این افراد - به فرض شما بی‌نهایت - آیا هیچ فردی که "خود" بی‌نهایت بوده و آغاز نداشته باشد، یافت می‌شود؟ این بر خلاف فرض شماست!

ناگزیر همه آغاز داشته‌اند، و در نتیجه؛ مجموع آن‌ها نیز - که چیزی جز خود آن‌ها نیست - آغاز دارد. بنابراین فرض بی‌نهایت برای این گونه افراد خود به خود غلط خواهد بود.

دکتر ورجاوند: آقای محترم! اجازه دهید شکل گفت‌وگو عوض شود، پذیرفتیم که سراسر جهان پدیده است. از این چه نتیجه می‌گیرید؟

آلهی: به این اصل مسلم علمی باز می‌گردیم که: "هر پدیده‌ای را پدید آورنده‌ای است"، آقای محترم! در این صورت پدید آورنده سراسر جهان کیست؟ آن هنگام که هرگز از جهان و جهانیان اثری نبود، «که و یا چه» آن را پدید آورد؟..

عدم...؟! خود جهان؟! یا نیروی ماورای جهان؟

مهندس فرشید: اکنون که شکل بحث تغییر کرد، اجازه دهید من با شما گفت‌وگو کنم.

آلهی: بفرمایید، حق هم، چنان است. از شما بیش از این انتظار می‌رود که با یک جمله ساکت شوید.

فرشید: فرض چهارمی را هم ضمیمه کنید؛ جهان تصادفی و اتفاقی پدید آمده است.

آلهی: این فرض نیز به یکی از سه فرض گذشته برمی‌گردد، زیرا تصادف یا از سنخ وجود است و یا عدم؛ و در صورت نخست یا از سنخ جهان است و یا نیروی ماورای جهان...

فرشید: من از تصادف سخن گفتم، شما پای وجود و عدم را به میان می‌آورید؟

آلهی: مگر ممکن است "تصادف" چیزی باشد که نه موجود است و نه معدوم، یا تصادف شما، لفظی مهمل و بی‌معنی است، و یا بالاخره از این دو حال بیرون نخواهد بود.

من نمی‌توانم از ادب گفتار بیرون روم و بگویم: آقای مهندس سخنی بی‌معنا فرموده‌اند، ناگزیر کلام ایشان معنی دارد.

فرشید: یعنی خودبه‌خود، بدون علت و...!!

آلهی: این سخن به یکی از دو فرض نخست برمی‌گردد، زیرا: "خودبه‌خود"، یعنی خود خویشتن را پدید آورده؛ و "بدون علت" یعنی؛ پدید آورنده‌ای نداشته است.

فرشید: "عدم" جهان را پدید آورده! نیستی به هستی گراییده است، چنان‌که خداپرستان نیز مانند این سخن را قائل‌اند که: خدا جهان را از هیچ به وجود آورده است!

آلهی: نخست، معنای سخن خداپرستان معلوم شود که با فرمایش شما بسیار فاصله دارد، آن‌ها نمی‌گویند خدا جهان را به وسیله عدم پدید آورده، بلکه می‌گویند که جهان نبوده، و خدا آن را - نه از عدم، بلکه - به اراده خویش ایجاد فرموده است.

ولی شما می‌گویید پدید آورنده جهان عدم می‌باشد! و پر واضح است که معنای این جمله، یا انکار پدید آورنده جهان است، جهانی که سراسر پدیده می‌باشد؛ و یا شما فقط لفظ آن را عوض کرده‌اید!

آقای محترم! مگر "عدم"، "نیستی"، "هیچ"، نیرو دارد که بتواند جهان را پدید آورد، پدید آوردن کوچک‌ترین و ناچیزترین موجود به نیرو نیازمند است؛ تا چه رسد به این جهان پهناور بی‌کران با این همه چهره‌ها و نمودهای بهت‌انگیز؛ مثل اینکه آقای مهندس برای آنکه با قاعده عقلی و علمی "هر پدیده‌ای، پدید آورنده‌ای دارد" مخالفت نکرده باشند، برای نیستی نیز وجود و نیرو قائل شده‌اند! اما این درست نیست.

فرشید: بسیار خوب، جهان از نیرو و هستی پدید آمده. می‌گویید آن نیرو خداست، در این صورت شما نیز محکوم قاعده علمی فوق هستید، خدا را که پدید آورده است؟

آلهی: چند مرتبه تکرار کنم که تنها پدیده - و نه هر موجودی - پدید آورنده می‌خواهد، مگر موجود، به معنای پدیده است؟ این خود موضوع گفت‌وگوی ماست - که آیا موجود و پدیده برابرند و یا اینکه موجود اعم از پدیده است؟ - تا چه نتیجه بگیریم. اصولاً طرح این پرسش که "چه کسی او را پدید آورده است؟" در انحصار موجودات

حادث و پدیده است، نه آنکه هر موجودی، چه بی آغاز و چه پدیده (حادث)، به پدید آورنده نیاز داشته باشد. مسلماً پرسش مذکور، موجود بی آغاز را در بر نمی‌گیرد؛ زیرا "او" آغاز ندارد تا آغازش کند، نیاز ندارد که آفریدگار بخواهد.

وگرنه ما این پرسش را به خود مادیین برگشت می‌دهیم. طبیعت و ماده، که جهان را به هستی آورده، خودش آفریده از کی و از چیست؟ خواهید گفت، او پدیده نیست تا به پدید آورنده‌ای نیازمند باشد؛ او خود اصل و بنیاد هستی‌های آغاز شونده و حادث است.

در اینجا روشن می‌شود، که در صورت پذیرفتن اصل بی‌آغازی در یکی از دو امر "طبیعت" یا "خدا"، دیگر این پرسش پیش نمی‌آید، که اگر موجود ازلی، جهان هستی را پدید آورد، پس "خود" موجود ازلی را که پدید آورده است، زیرا معنای بی‌نیازی از دل واژه بی‌آغازی نمودار است؛ و جای طرح این پرسش نیست که چه کسی آفرینش موجود ازلی را آغاز کرده، و آن را پدید آورده است!

فرشید: درباره فرض دوم چه می‌فرمایید؟ "جهان"، "خود"، خویشتن را پدید آورده است!

آلهی: این هم دست کمی از فرض نخست ندارد. آقای محترم! از دو حال بیرون نیست:

یا جهان، پیش از پدید آمدن خود بوده، و یا نبوده است. اگر بوده، و بوده و بوده... تا ازل، پس ازلی است؛ و نیازی به پدید آورنده ندارد، چه آن پدید آورنده "خودش"، و یا "غیر خودش" باشد، و اگر نبوده، چگونه نیستی ایجاد هستی می‌کند؟ (برگشت به فرض نخست)

دکتر ورجاوند: مگر خداپرستان مانند همین سخن را نمی‌گویند که خدا، یعنی "خود آ" (خود آمده)، یعنی، او خود، خویشتن را پدید آورده است؟ آلهی: هرگز! این توجیه برخلاف عقل، و مشتمل بر دو تناقض می‌باشد: ۱- چیزی که "خود" را پدید آورده؛ یعنی پیش از "خود" بوده، و سپس "خود" را پدید آورده است.

۲- خدا پدیده باشد؛ یعنی خدا نباشد، بلکه همچون آفریدگان دیگر، پدیده باشد.

گمان می‌کنم ریشه این گفته شما برگرفته از برخی سخنان بی‌معنای مسیحیان و... باشد که درباره خدا تصوّراتی نامعقول دارند.

ورجاوند: اتفاقاً درست حدس زدید، «مستر هاکس» امریکایی در کتاب «قاموس مقدّس» - که آن را به عنوان کشف المطالب کتاب‌های عهد عتیق و جدید (تورات و انجیل) تألیف نموده - ذیل کلمه خدا می‌گوید:

"خدا یعنی از خود به وجود آمده، و مراد از طبیعت خدایی؛ سه اَقْنوم متساوی الجوهر است که آب و ابن و روح القدس می‌باشند!"

آلهی: هنگامی که به تألیف کتاب «بشارات عهدین» مشغول بودم، این لغزش را از قاموس مقدّس نقل کرده، عین اعتراض گذشته را به او نمودم. البته این توجیه، مانند قصّه‌ای است که می‌گویند؛ شخصی قرآن را نسخه برداری می‌کرد؛ چون به آیه "سَعَلْنَا أَمْوَالَنَا وَ أَهْلُونَا" (فتح: ۱۱) رسید، به پندار اینکه در این آیه، نسبت غلط به قرآن داده شده است، به جای "سَعَلْنَا" نوشت شَدْرستنا (خنده حصار).

ورجاوند: از اینکه بگذریم، چه باید گفت؟ می‌فرمایید جهان از چه پدید آمده؟

آلهی: شما بفرمایید، در این زمینه که دو فرض نخست باطل و نامعقول بود، آیا راهی به جز فرض سوّم می ماند که: این جهان از نیروی ماورای خود پدید آمده است؟

ورجاوند: ما تصوّری از ماورای جهان نداریم. ماورای جهان، پشت دیوار ماده؛ یعنی: نیستی؛ این هم که گره‌ای از کار نگشود. به همان دو فرض نخست برگشت!

آلهی: در آغاز گفت‌وگو - اگر از خاطرتان نرفته باشد - در همین زمینه، نکاتی را به داریوش یادآوری نمودیم؛ آقایان محترم! مگر پدیده و ماده به معنای هستی؛ و هستی، به معنای پدیده و ماده است؟

جای انکار نیست که ماده "هست"؛ اما اینکه هستی را در انحصار ماده و موجود محسوس بدانیم، جای تأمل است. مادّیین که سر و کارشان تنها کاوش در ماده و خواصّ آن است، می گویند: «ما جز ماده موجودی را نیافته‌ایم، پس موجودی جز ماده وجود ندارد». اما شما می دانید که؛ نیافتن، غیر از نبودن است. بشر بسیاری از رموز همین جهان ماده را تاکنون نیافته؛ آیا شایسته است، که بگوید آنچه را نیافته موجود نیست؟! اصولاً تجربه و احساس، تنها در شعاع عمل خود می تواند حکم کند - آن هم به صورت ناقص - نه در شعاع ماورای خود. چنان که تک تک حواص نیز به تنهایی، قدرتِ درک تمامی محسوسات را ندارند، حس بینایی فقط نیروی درک دیدنی‌ها را دارد، نه آنکه شنیدنی‌ها، چشیدنی‌ها و... را نیز بتواند دریابد.

از شما می پرسیم، اگر ادعا کردید، که فلان میوه شیرین است، آیا من

می توانم نچشیده، شیرینی آن را انکار کنم؟ به این دلیل که چشم شیرینی آن را نمی بیند!

... اکنون که حواس ما نیز هر یک محدود به بعضی محسوسات و نه تمامی آن‌ها می باشد، آیا عاقلانه است که از این حواس - که تنها شعاع عملشان محسوسات است - انتظار دریافت موجود ماورای حس را داشته باشیم، که اگر خدا را با چشم ندیدیم و با سایر حواس پنج‌گانه درک نکردیم، چنان نتیجه بگیریم که نیست؟ آری، بجاست نتیجه بگیریم که: "خدا محسوس نیست"؛ اما نمی توان به کلی منکر وجود او شد.

حتی بعضی از محسوسات نیز از قدرت احساس ما بیرون‌اند، مانند نیروی جاذبه عمومی، که در عین مادّی بودنش از احساس آن عاجزیم، تا چه رسد به خدای نامحسوس.

شما می خواهید خدای نامحسوس را با این حواس کُندِ نارسا و غیر مطلق - که حتّی از درک بعضی محسوسات نیز محروم‌اند - احساس کنید؟!!

شما تنها چیزی که - با نظر به اندام‌های حسی خود - می توانید درباره خدا بگویید، این است که؛ "نمی دانیم خدایی هست یا خیر"؛ زیرا وسایل ادراک مادّی، از درک ذاتش عاجزند، در هر صورت "عبارت نمی دانم آیا هست؟" غیر از "می دانم که نیست" می باشد.

ورجاوند: ما هم می گوئیم که نمی دانیم ماورای ماده - که به گفته شما پدید آورنده جهان است - هست یا نه؟ بنابراین، نمی دانیم فرض سوّم درست است یا خیر که: "نیروی ماورای ماده، ماده" را پدید آورده است.

آلهی: خودتان تصدیق فرمودید که "جهان"، ناگزیر پدید آورنده‌ای می‌خواهد، و از این سه فرض هم بیرون نیست، دو فرض نخست، که قطعاً و عقلاً باطل و محال بود، پس چاره‌ای به جز پذیرفتن فرض سوم نیست.

بنابراین باید گفت: ماورای ماده که جهان را پدید آورده، "می‌دانیم که هست"، ولی نمی‌دانیم چه و چگونه است؟ همین اندازه پذیرفته‌ایم که هستی او غیر هستی جهان، و خارج از حکم آن و در عین حال بر تمامی رموز و اسرار نهان و آشکارش، محیط و قادر است.

مستر سرکیس: آقای محترم! "نمی‌دانیم چیست؟" یعنی چه؟ یعنی نمی‌توان به حقیقت او پی برد؟ تمامی امکانات در راه درک حقیقت او متوقف و ناتوان است؟...

آلهی: آری، خداپرستان این‌گونه خدای را می‌شناسند: "نمی‌دانیم چیست؟" مستر سرکیس: بنابراین، چرا بر عقیده ما مسیحیان که خدا را سه و یک می‌دانیم (پدر، پسر، روح القدس) که یکی هستند، و در عین حال سه تا می‌باشند، این قدر خرده‌گیری می‌کنید؟

خود جناب عالی در کتاب «بشارات عهدین» تا چه اندازه بر این عقیده مقدس! که پایه دین ماست، خرده گرفته‌اید، ما می‌گوییم گرچه این عقیده در عقل نمی‌گنجد، ولی علت پذیرش آن از سوی مسیحیان این است که خدا فوق عقول می‌باشد، و حقیقت او به هیچ وجه قابل تعقل نیست.

آلهی: این دو مطلب بایستی از هم جدا شود:

۱- از روی آثار و نمودهایی می‌دانیم که موجودی وجود دارد،

ولی نمی‌دانیم چیست.

۲- چیزی که از نظر عقل محال و ناشدنی است.

حقیقت و گُنه ذات خدا مافوق عقل است، و در هیچ عقلی نمی‌گنجد، ولی سخن شما که «خدا یکی است» و در عین حال سه تا است، "مطلبی نامعقول و محال است، و چنان که گفتیم خدا، به معنی "خود آ" نتیجه‌اش دو محال است.

"نمی‌دانم چیست"، مطلبی است، و "می‌دانم که چنان نیست" مطلبی دیگر. مثلاً ما می‌دانیم که اتم هست، ولی آن‌گونه که شاید، پی نبرده‌ایم که چیست، در اینجا درست است که بگوییم: "نمی‌دانیم حقیقت اتم چیست". ولی اگر کسی درباره همین حقیقت مجهول الهویّه بگوید که اتم در سازمان داخلی، هم متحرک است و هم ساکن"، می‌گوییم این غلط و محال است، اتم هر چه باشد، به هیچ وجه نمی‌تواند دو نقیض را یکجا در خود بپذیرد.

درباره خدای جهان نیز باید گفت که: "او" مسلماً هست، ولی حقیقت و کنه ذاتش از کرانه عقل و اندیشه بیرون است. ولی این حقیقت پنهان، در عین آنکه یکی است، محال است سه تا باشد، زیرا پندار محال درباره هر موجودی محال و ناشدنی است، چه موجودات آشکار باشند و چه پنهان.

نتیجه اینکه: "ذات خدا مافوق عقل است"، ولی این پندار غلط (سه و یک - یک و سه) مادون عقل، یعنی، پنداری است که عقل آن را نمی‌پسندد، و ناشدنی می‌داند. (تحسین و تصدیق حضار...)

دکتر منوچهر آریا: از همکاران خود انتظار نداشتم به این زودی تسلیم شوند. آقایان محترم! آقای «آلهی» با یک تیر دو نشان زد؛ با یک قدم، دو گام از آنچه پیش‌بینی کرده بود، پیمود: هم ازلیت، و هم تجرد پدید آورنده جهان را - به گمان خود - ثابت نمود، ولی اکنون من می‌گویم هر دو باطل است، و بایستی به بحث قبلی برگردیم.

آقای محترم! همه این جست و خیزها از این تصور پدید آمد، که جهان ماده، پدیده است، من می‌گویم جهان ازلی است، و ریشه سخن مادّیین نیز همین است: ازلیت ماده!

این جهان با تمامی صور و نقش‌های گوناگون خود، در آغاز؛ ماده‌ای یکنواخت بوده^۱، و آن ماده در حکم حروف و اصول این پدیده‌هاست، "اشکال گوناگون ماده، پدیده است؛ ولی ماده نخستین، ازلی و پدید آورنده آن‌هاست، خودش آغاز نداشته، و در زمان " X " به یک‌باره در اثر انفجاری مهیب، اتم‌ها، مولکول‌ها و اشکال گوناگون را پدید آورده، و دائماً در حال گسترش و نمایش است.

آلهی: مهم نیست، من هم در انتظار اعتراض بودم که با این برگشت، مجدداً راه خود را به سوی خداپرستی با کمال دقت و بینایی ببوییم. من به تصمیم خود تا آخر گفتار پایبندم، که با همراهی تمامی حضار محترم، راه خود را به سوی حقیقت ادامه دهیم.

حال، گام دوم بماند، بالاخره تصدیق فرمودید که ازلیتی در جهان

۱. بحث مفصل درباره ماده نخستین جهان را در کتاب، ستارگان از دیدگاه قرآن، و نیز کتاب «ماتریالیسم و متافیزیک» نوشته‌ایم؛ به آنجا مراجعه شود.

وجود دارد، و هستی منهای ازلیت، چه در ماده و چه ماورای ماده، امکان ندارد؛ پس "یا ماده ازلی است، یا ماورای ماده"؛ و این پرسش که "آن موجود ازلی را چه کسی پدید آورده؟" چه از خداپرستان و چه مادّیین، نابجاست؛ زیرا موجود ازلی آغاز ندارد تا نیازی به پدید آورنده داشته باشد، آغاز ندارد تا آغازگری بخواهد.

اکنون بر سر این دو راهی، باید دید که ازلیت در ماده است، یا در ماورای ماده؟ شکی نیست که اگر ماده نتواند ازلی باشد، این ازلیت، مسلّم در انحصار ماورای ماده خواهد بود.

دکتر آریا: با فرض که کار پیش نمی‌رود! ما می‌گوییم ماده ازلی است، و بر این مبنا، اصولاً به ماورای ماده نیازی نداریم.

آلهی: ادّعا هم فایده ندارد، دلیل بیاورید.

دکتر آریا: قانون لاوازیه که قانونی علمی است می‌گوید: "هیچ چیز از عدم به وجود نیامده، و هیچ موجودی هم به کلی نابود نمی‌شود."

آلهی: کدام قانون علمی، ازلیت جهان را تأیید کرده است، در حالی که علم نجوم ثابت می‌کند که جهان ماده آغازی داشته، و علم فیزیک فنای دنیا را پیش‌بینی می‌کند، و عقیده ازلی (بی‌آغاز) و ابدی (بی‌انجام) بودن جهان با مبانی علم امروز، هرگز سازش ندارد.^۱

۱. از کتاب «اثبات وجود خدا» به قلم چهل نفر از دانشمندان بزرگ جهان تألیف «جان کلوور مونسما»، به نقل از «ایروینک ویلیام نیلوج» (Irvink Viliam Nodloch) طبیعی‌دان؛ دارای درجه M8 از دانشگاه بوفالو؛ دکتر در فلسفه از کالج دولتی ایوی؛ و عضو فنی سابق دانشگاه نگهداری وحوش و ماهی‌ها.

وانگهی اینجا جای تحقیق و استدلال است، و نه تقلید؛ آقای لاوازیه و همفکران ایشان از این سخن چه منظوری داشته‌اند؟ اگر مقصود این است، که هیچ پدیده‌ای بدون پدید آورنده به وجود نمی‌آید، سخن ما نیز همین است که وجود موجودی ازلی در جهان لازم است، که تمامی پدیده‌ها با اراده و قدرت او - و نه از عدم - به وجود آمده باشند، و اگر منظورشان این است، که جهان ماده سابقه‌نیستی نداشته است، نه تنها قوانین علمی این نظر را به هیچ وجه تأیید نکرده‌اند، بلکه چنان‌که اشاره شد، آن را نقض می‌کنند، و "دلایل بسیاری بر اینکه جهان سابقه‌نیستی داشته، در دست است"، و اصولاً چون لاوازیه مردی فیزیک‌دان است، و نه فیلسوف، مقصودش از این نظریه این نیست که جهان ماده سابقه‌نیستی ندارد؛ بلکه وی اشکال پیاپی جهان ماده را در نظر داشته، یعنی به طور مثال، آب که بخار می‌شود، نه آب نابود شده، و نه بخار از نیستی به هستی گراییده، بلکه حالت آب تغییر کرده و به شکل بخار درآمده است.

به همین منوال تمامی دگرگونی‌های جهان ماده، تنها دگرگونی صوری است، نه آنکه معدوم، موجود شود، و موجود، معدوم گردد. آقای دکتر! شما که در رشته علوم تجربی و فیزیک کار کرده‌اید، بهتر می‌توانید درک کنید همکارانتان چه می‌گویند.

دکتر سیاوش پارسا: آقای محترم! اکنون چنان‌که خودتان اشاره فرمودید، ما به سخنان این و آن کاری نداریم، تنها دلیل است که

۱. از کتاب «اثبات وجود خدا»، به نقل از «ایروینک و ویلیام نیلوج».

می‌تواند به طور روشن و قاطع ما را رهبری کند.

شما می‌گویید ماده نخستین این جهان پدیده است؟ حال از کجا بدانیم آغاز داشته است؟ ما که آغازی برای آن ندیده و نیافته‌ایم؟ روی این اصل به خود حق می‌دهیم که پدیده بودن جهان را انکار کرده، آن را بی‌آغاز بدانیم. **آلهی:** آقای محترم! پیش از این نیز تذکر دادم، و اکنون هم تکرار می‌کنم، ندیدن و نیافتن چیزی، غیر از نبودن آن چیز است؛ به فرض هم اگر این پندار درست باشد، که نیافتن، مساوی نبودن؛ و یافتن، برابر با بودن است، مگر شما ازلیت جهان را دریافته‌اید که این طور ادعا می‌کنید؟ مگر خودتان از ازل بوده‌اید که ازلیت جهان را دیده و دریافته باشید؟ چطور به خود حق می‌دهید چیزی را ندیده تصدیق کنید؟ (تأیید و سکوت حضار)

دکتر پارسا: خدا پرستان نیز که جهان را پدیده می‌انگارند، مگر در آغاز بوده‌اند که پدید آمدن آن را دیده باشند؟ آقایان محترم! اکنون که نه "آلهی" پدید آمدن جهان را دیده و نه "مادی"، ازلیت آن را دیده است، انصاف این است که بگوییم این دو مدعا بدون دلیل خواهد ماند.

آقای آلهی! اکنون به ما حق می‌دهید که در وجود خدای ماورای جهان شک داشته باشیم؟ پس چگونه قرآن، کلام الهی! صریحاً دعوی می‌کند که در وجود خدا شک نیست؟ «أَفِی اللَّهِ شَكٌ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ؟» (ابراهیم: ۱۰)

آلهی: خوشبختانه من هم در انتظار این بودم که خودتان اعتراف کنید که هرگز دلیلی بر نبودن خدا وجود ندارد؛ چنان‌که قرآن مجید به طور

مکرر یادآور شده است که منکران خدا، در این مطلب، تنها گرفتار ظنّ و گمان هستند: «إِنَّ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ» «و فقط آنان (به آن) گمان می‌برند». (بقره: ۷۸)

اما آیه‌ای که اشاره کردید، چنان‌که در آغاز گفت‌وگو نیز گفتیم، این آیه به کلی نفی شک نکرده است، بلکه می‌فرماید: «دربارۀ خدای آفریدگار جای شکّی نیست»، چه کسی می‌تواند شک کند که آفریدگان را آفریدگاری لازم است؟ علتّ شکّ مادّیّین، پندار ازلیّت جهان است که آن‌ها به دلایل روشن باطل است...

دکتر پارسا: توضیح بدهید که چرا این‌گونه شکّ و گمان بی‌مورد است؟
 الهی: شما در آغاز سخن فرمودید تا چیزی را با احساس مادّی دریافت نکنیم، وجودش را باور نداریم. آقای محترم! مگر راه پذیرش هر چیزی در انحصار ادراک و احساس مادّی است؟

شما چگونه دانایی و نادانی، عقل یا جنون، حیات و ممات، وجدان یا بی‌وجدانی، حبّ و بغض کسی را دریافت می‌کنید؟ آیا نظم معنوی دستگاه مغزی و یا بی‌نظمی آن دیدنی است؟ گیریم که عقل، عبارت از همان مغز مادّی باشد، آیا مردم برای این‌گونه تشخیص، وارد دستگاه مغزی اشخاص می‌شوند؟

دکتر پارسا: اگر نمی‌دانستید بدانید؛ بشر اخیراً دستگاه مغز سنجی اختراع کرده است، که با بررسی اعصاب مغز، اندازه‌ی نظم و بی‌نظمی، و در نتیجه مقدار عقل و جنون شخص را به وسیله آن درمی‌یابد.

الهی: از شما می‌پرسم: آیا پیش از اختراع این دستگاه، راه این‌گونه

تشخیص به کلی به روی بشر بسته بود؟ و یا اکنون که هست، همگان از آن استفاده می‌کنند؟

دکتر پارسا: راه تشخیص، تنها دیدن از نزدیک نیست، بلکه از چگونگی حرکات و سخنان هر فرد می‌توان اندازه عقل، علم، ادب و بسیاری از کمالات دیگر او را به دست آورد.

الهی: به عبارت دیگر اعتراف نمودید که ممکن است از خواصّ و آثار چیزی، به خود آن پی برد؛ از باب نمونه، اتم را مثال می‌زنیم که در ابتدا به وسیله آثاری، وجودش برای بشر معلوم شد، و با اینکه هنوز حتّی با چشم مسلح هم قابل مشاهده نیست، مورد تصدیق دانشمندان قرار گرفته است.

بنابراین: گرچه کسی از ما - که اجزایی بسیار ناچیز از جهان بی‌کران می‌باشیم - در آغاز پدید آمدن جهان نبوده است تا با احساس مادّی، حدوث آن را دریابد، ولی در حال حاضر، آثار فراوانی - چه مادّی و چه غیر مادّی - از جهان در دست است، که به‌طور قاطع برای آن، آغازی را اثبات می‌کند. چنان‌که شکل خاص فلان آسمان‌خراش، گواهی روشن بر وجود سازنده آن است، گرچه به هنگام ساختن آن، هرگز شما او را ندیده و یا حتّی متولّد نشده بوده‌اید.

مهندس فرشاد: فرد معماری، بنایی را می‌سازد و سپس می‌میرد؛ ولی ساختمان، همچنان پایدار است؛ آیا خداپرستان نیز می‌پذیرند که خدایی که جهان را آغاز کرده، اکنون نابود شده باشد؟

الهی: گرچه پاسخ‌های روشن در این باره موجود است، ولی با اجازه

حضار محترم، جهت رعایت نظم گفت‌وگو، پاسخ شما را در پایان جلسه خواهم داد.

حضار: البته چنان است؛ خدا هنوز بر ما ثابت نشده؛ اکنون جای این‌گونه پرسش‌ها نیست، آقای محترم، دنباله فرمایشات خود را بیان فرمایید...

آلهی: این مثال و مانند آن، تنها از این جهت مورد نظر است که چنانچه حادثه‌ای را از نزدیک ندیده باشیم، آثارش می‌تواند گواه بر خود آن باشد؛ نه اینکه از هر جهت، "همانندی" در این میان برقرار باشد.

آقای دکتر پارسا! و آقایان محترم! دقت فرمایید: اگر جهان را آغاز بود و به نیروی ماورای خود پدید آمده بود، چه وضعی داشت که اکنون ندارد؟ چگونه بود که اکنون نیست؟

سکوت دامنه‌داری که نشانه تفکری عمیق بود، حضار را فرا گرفت، و هر یک سخنی گفتند. در این میان جمله‌ای که خیلی جلب نظر کرد و سکوت مجلس را در هم شکست و جان تازه‌ای به حاضران بخشید، پرسش متقابل آقای دکتر پارسا بود که گفت: «من از شما می‌پرسم که اگر جهان را آغازی نبود و پدید آورنده‌ای نداشت، چگونه بود که اکنون نیست؟»

آلهی: پر واضح است، چنانچه جهان را آغاز و نیازی به ماورای خود نبود، آثار و نمودهای بی‌نیازی نیز از سراسر آن هویدا بود.

آقای دکتر! خودتان بفرمایید که آیا میان موجود ازلی (بی‌آغاز) و حادث (پدیده) از لحاظ آثار و خواص فرقی هست یا نه؟

دکتر پارسا: البته هست؛ و چنان‌که پیش از این دانستیم، ازلیت، به معنای بی‌نیازی مطلق است، که موجودی نه در اصل هستی، و نه در

کمالات و حالات هستی به غیر خود نیاز نداشته باشد، ولی موجود حادث، که در اصل، پدیده و نیازمند می‌باشد، در سایر جهات نیز نیازمند خواهد بود بنابراین:

ازلی = بی‌نیاز مطلق و حادث = نیازمند مطلق

آلهی: خوب توضیح فرمودید، اکنون از شما می‌پرسم؛ "آیا در جهان ماده، آثار بی‌نیازی مشاهده می‌شود یا نیازمندی"؟^۱

دکتر پارسا: خوب است این پرسش را به پایان گفت‌وگو بیندازید. خواهش می‌کنم اکنون آثاری را که نمودار پدید شدن جهان است یادآور شوید.

آلهی: گرچه شایسته نبود پرسش مرا بی‌پاسخ گذارید و مطلبی را که اکنون مورد گفت‌وگوست، به بعد موکول سازید، ولی چون در آغاز گفتار متعهد شدیم تا پایان پایه‌ای حضار محترم قدم برداریم، عذر شما را می‌پذیرم؛ خوشبختانه راه استدلال بر خداپرستان به هیچ وجه بسته نیست، و براهین آنان، بر تمامی فرضیه‌ها و احتمالات احاطه دارد.

آقای محترم! "شب و روز، که از هر حادثه‌ای برای ما روشن‌تر است؛ آیا آغازی داشته‌اند که نه شب و نه روز بوده است"؟^۲

مهندس بسطامی: آقای عزیز! "شب و روز" در اثر گردش زمین به دور خود و برگرد خورشید پدیدار می‌شوند. شب، یعنی تاریکی، و روز

۱. این جمله در مقدمه استدلال رسول الله ﷺ با مادیین در احتجاج طبرسی نقل شده است.

۲. این استدلال نیز در مناظره رسول الله ﷺ با مادیین دیده می‌شود.

یعنی روشنائی، این‌ها چیزی نیستند که درباره آن‌ها پرسش شود.

آلهی: چیزی نیستند؟ شب و روز معدوم‌اند؟ هر دو در نیستی برابرند؟ نیستی که نمود ندارد، نیست که اختلاف ندارد! چگونه نیستند؟!

بسطامی: چیزی نیستند به این معنی، که موجوداتی مستقل در برابر زمین و خورشید و سایر موجودات نمی‌باشند، و الا این دو نیز پدیده‌ای از پدیده‌های گوناگون جهان‌اند.

آلهی: هدف ما وجود این دو پدیده است، و نه چگونگی وجودشان؛ بفرمایید آیا این دو پدیده آغازی داشته‌اند یا نه؟

بسطامی: اگر بگوییم نه چه می‌شود؟

آلهی: بفرمایید، شما اختیار زبان خود را دارید؛ ولی از شما می‌پرسم آیا این شب و روزها از پی یکدیگر پدید آمده و می‌آیند؟ و یا ممکن است در یک زمان و یک افق و یک مکان، هم شب و هم روز باشد؟

بسطامی: البته از پی یکدیگرند.

آلهی: مثلاً امروز پس از دیشب پدید آمده، یعنی، بعد از نابود شدن دیشب، امروز به وجود آمده است. امشب نیز پس از نابودی امروز پدید می‌آید.

بسطامی و سایر حضّار: البته، پر واضح است. این پرسش‌های شما خیلی شگفت‌انگیز است!

آلهی: بنابراین شب و روز، شب‌ها و روزها، هر دو پدیده‌اند، تمامی شب و روزها سابقه‌ی نیستی داشته و دارند، پس همه آغاز داشته‌اند.

حضّار: نه! چطور! چه فرمودید! نفهمیدیم.

دکتر پارسا: آقایان هرگز نگران نشوید؛ پدیده، افراد شب و روز

است، ولی مجموع این شب‌ها و روزها آغازی نداشته و نامحدودند.

آلهی: پاسخ این ایراد را در آغاز گفت‌وگو به تفصیل شنیده‌اید، و جای تکرار نیست، ولی باز هم برای دوّمین بار تکرار می‌کنم:

مجموع افراد شب و روز، مگر چیزی از یکایک شب و روزها اضافه دارند؟ چه بگویید "یکصد تومان" و چه بگویید، "یکصد عدد یک تومانی"؛ تفاوتی ندارد، با تغییر عبارت که معنا و مقدار عوض نمی‌شود.

آقایان خودتان تصدیق فرمودید تمامی افراد شب و روز پدیده‌اند؛ بنابراین مجموع آن‌ها نیز که به هیچ وجه اضافه‌ای بر افرادشان ندارند، پدیده هستند. گیریم بر فرض محال، مجموع این افراد بی‌نهایت باشند، در صورتی که تمامی آن‌ها آغاز دارند، شما از فرض بی‌نهایت چه نتیجه‌ای می‌گیرید؟ وانگهی چنان‌که در آغاز گفت‌وگو گفتیم، همین آغاز داشتن، فرض بی‌نهایت بودن را نیز باطل می‌کند، و خلاصه آنکه این رشته‌ها سراسر پدیده‌اند، زیرا فردی که آغاز نداشته باشد در این میان یافت نمی‌شود.

دکتر پارسا: آقایان محترم! مثل اینکه چاره‌ای به جز پذیرفتن نداریم!

مهندس هومان: چرا به این زودی تسلیم می‌شوید؟

نه آقای محترم! ما فرض می‌کنیم پیش از این شب و روزهای حادث، شبی ازلی وجود داشته، و از آن هنگامی که زمین بر گرد خورشید به گردش درآمد، شب‌ها و روزهای کنونی پدیدار شد.

آلهی: پرسش من هم درباره همین شب‌ها و روزها بود که در اثر گردش زمین به وجود می‌آیند؛ بنابراین، گردش کنونی زمین نیز

دکتر راجه: پذیرفتیم، تمامی شب‌ها و روزها، سابقه نیستی دارند، از این چه نتیجه می‌گیرید؟

آلهی: نخست، این گواه روشنی است، بر اینکه ما از نمونه‌های کنونی شب و روز می‌توانیم به پدیده بودن (حدوث) تمامی شب‌ها و روزهای گذشته پی ببریم، با آنکه آن‌ها را ندیده‌ایم، و اصولاً میلیون‌ها شب و روز بر این جهان گذشته است، بدون اینکه ما هرگز آن‌ها را دیده باشیم. در اینجا پاسخ پرسش^۱ جناب آقای دکتر پارسا روشن می‌شود که: "پذیرفتن حدوث جهان در انحصار این نیست که پدید آمدن آن را در آغاز دیده باشیم؛ بلکه وضع کنونی جهان به خوبی می‌تواند گواهی روشن و آشکار بر حدوث سراسر جهان هستی باشد."^۲

پروفسور ریچارد، که با زبان فارسی آشنا بود، اظهار کرد که، آقای محترم! شب و روز، زمین و خورشید، کهکشان‌ها و تمامی موجودات کنونی آسمانی و زمینی، همه و همه پدیده‌اند؛ اما ماده نخستین که این نقش‌های گوناگون از آن پدید آمده‌اند، ازلی و بی‌آغاز است.^۳

آلهی: ما از خواص ماده از آن جهت که ماده است - و نه از آن رو که چنین و چنان می‌باشد - به خوبی می‌توانیم حدوث آن را دریابیم. اشکال گوناگون ماده از جهاتی، و اصل ماده نیز از رهگذر نمودهایی

آغاز داشته؛ اما در مورد شب ازلی که پیش از این فرض کردید، خواهش می‌کنم بفرمایید آیا آن شب نیز مانند سایر شب‌ها مرکب از ساعات و لحظات بوده؟
هومان: البته چنان است.

آلهی: در نتیجه چنانچه صد ساعت به آن افزوده می‌شود، آیا آن شب، ازلیت به علاوه صد ساعت بود؟ و اگر صد ساعت از آن کم می‌گردید، ازلیت منهای صد ساعت بود؟

مهندس هومان: آری البته، هر دو حالت درست است، اینکه تردیدی ندارد! آلهی: این چه موجود ازلی است که قابل کم و زیاد شدن می‌باشد؟ آیا این شب مفروض شما، اگر آغازی داشت، باز هم ازلی بود؟

هومان: البته چنان بود، چه فرقی دارد؟

آلهی: آیا ازلی و حادث با هم فرقی ندارند؟ مثل اینکه شما درباره این شب طولانی، از لغت ازلی، معنای حادث را اراده کرده‌اید. خواه ناخواه بایستی چنین باشد! بفرمایید آیا این شب نیز مانند سایر شب‌ها و روزها از زمان، ساعات، دقیق و... ترکیب یافته، یا مافوق زمان است؟

هومان: پیش از این گفتیم، البته از زمان‌ها ترکیب یافته است.

آلهی: خود لحظات و ساعات و دیگر اجزای زمان که محدود است، آغاز و انجام دارد، به‌ناچار، مجموع این زمان‌ها نیز - هر اندازه‌ای باشد - باز محدود است، و آغاز و انجام دارد. خواهش می‌کنم دقت فرمایید که اعتراض پیشین تکرار نشود.^۱

۱. نام‌برده اعتراض کرده بود: "ما که حدوث جهان را ندیده‌ایم، چگونه آن را باور کنیم؟!"

۲. دنباله استدلال رسول‌الله ﷺ در برابر مادّیین.

۳. پیرامون ماده نخستین جهان؛ ذیل آیه "وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ" (هود: ۷) در کتاب «ستارگان از دیدگاه قرآن» به تفصیل سخن رفته، و به شرحی کامل‌تر در تفسیر «الفرقان» بحث نموده‌ایم.

۱. متن اعتراض: "افراد محدودند؛ ولی مجموع آن‌ها، بی‌نهایت است!"

دیگر، بدون تردید پدیده است، آغاز داشته، و انجام نیز خواهد داشت. آقای پوفسور از شما می‌پرسد: آیا مادّه، به هر معنا که توجیه و تفسیر شود همیشه همدوش با زمان بوده، و یا پیش از زمان نیز وجود داشته است؟

پروفسور ریچارد: حقیقت زمان چیزی به جز حالات گوناگون و دگرگونی مادّه نیست؛ مادّه هیچ‌گاه از جنبش و نشیب و فراز نیاسوده، و زمان نیز از همین دگرگونی برخاسته است.

گرچه از نظر سطحی و عامیانه، نمودار زمان، تنها شب و روز است، اما واقع چنان است که پیش از این دو پدیده که نتیجه حرکات زمین و... می‌باشند، و پیش از زمین شدن زمین و تشکیل آسمان و ستارگان، آن هنگام که تنها مادّه‌ای یکنواخت (به نام اِتر یا خُلا و یا هر چه نامیده شود) بوده و بس؛ زمان نیز همدوش با آن مادّه و برخاسته از دگرگونی‌های خارجی و داخلی آن بوده است؛ و بنا بر آنچه گفتیم، فرمایش جناب عالی که "آیا مادّه پیش از زمان بوده است؟" موردی ندارد؛ و صریحاً می‌گوییم همان گونه که مادّه، ازلی و بی‌آغاز است، زمان نیز آغازی ندارد.

آلهی: بسیار خوب، از جناب پروفسور به خاطر ارائه اطلاعات وسیعشان تشکر می‌کنم. خیلی روشن پیرامون مادّه و زمان سخن گفتید. اجازه دهید نتیجه فرمایشات شما را توضیح بدهم:

زمان = مادّه

مادّه = زمان

این دو برادر، که در عمر برابرند، پدیده‌اند، با هم زاده شده‌اند، و با فرض بی‌آغاز (ازلی) بودن، در بی‌آغازی (ازلّیت) نیز برابرند و در عمر از یکدیگر کم و کاست ندارند.

آقای پروفسور اجازه دهید فعلاً درباره زمان، که نموداری روشن از مادّه است، به گفت‌وگو بپردازیم؟

ریچارد: خیلی خوب دریافت کردید، خواهشمندم ادامه دهید.

"زمان" یا نخستین جبهه شکست ازلیت مادّه.

آلهی: خود زمان، که عبارت دیگرش دگرگونی می‌باشد، نموداری قاطع و روشن از آغاز داشتن اصل مادّه است.

آقای پروفسور! آقایان عزیز! آیا زمان ترکیبی از آنات و لحظات نیست؟ ریچارد: البته چنان است.

آلهی: آیا ممکن است سراسر آنات زمان، یکجا و در یک حال جمع شود، یا آنکه هر "آنی"، پس از دیگری، یعنی پس از نابود شدن آن پیشین پدید می‌آید؟

ریچارد: پر واضح است که هر "آن" پسین، پس از نابودی "آن" پیشین به وجود می‌آید؛ و اصولاً زمان موجودی پابرجا نیست، و تنها نموداری از مادّه می‌باشد که همیشه در حال دگرگونی است.

آلهی: روی این اصل، خودتان اعتراف فرمودید که تمامی آنات و لحظات زمان، پدیده است؛ بنابراین مادّه نیز که برادر و شریک برابر زمان است، پدیده خواهد بود؛ زیرا هیچ‌گاه نبوده که مادّه؛ وجود داشته باشد، و زمان همراهش نباشد. پس: زمان برابر با مادّه است.

آلهی: اجازه بفرمایید برای اینکه تمامی حاضران محترم، به خوبی سخنان ما را دریافت کنند، درباره حرکت و اقسام آن، توضیح بیشتری دهم. پرفسور ریچارد و سایرین: متشکریم، بفرمایید.

آلهی: حرکت به معنای جابه‌جا شدن و در نتیجه، دگرگونی موجود متحرک است، خواه دیدنی باشد، خواه نادیدنی، با چشم مسلح یا غیر مسلح. ۱. مثلاً، حرکت گلوله‌ای که رها می‌شود، دیدنی است.

۲. ولی حرکت بذر و دانه به سوی شکوفایی و جوانه زدن و ساقه و تنه و برگ و میوه دادن، و حرکت سیب از سبزی به زردی و قرمزی و از این قبیل حرکات مادی، نادیدنی است.

۳. حرکت مولکول‌های تشکیل دهنده اجسام نیز نادیدنی است.

۴. و همچنین حرکت سازمان داخلی اتم، گردش الکترون‌ها برگرد پروتون‌ها.

این سه قسم آخر حرکت (مثال‌های ۲، ۳، ۴) دیدنی نیست. گرچه امکان وقفه در سه قسم اول (۱، ۲، ۳) هست، به این صورت که:

۱. گلوله به مانعی برخورد کند و یا به هدف رسد، و یا آخرین نیروی خود را به مصرف رساند و متوقف گردد.

۲. هسته گیاه و مانند آن نیز، پیش از پیمودن مراحل کمال و یا پس از آن متوقف شود.

۳. مولکول‌ها - به طور نسبی - از حرکات خود باز ایستند، که در این حالت حرارت جسم به کمترین حد ممکن می‌رسد، و سردی مطلق آن را فرا می‌گیرد و در اصطلاح می‌گویند:

آقای پرفسور ریچارد، چون خود را دچار بن‌بست دید و خیالی بودن تفاوت آنات زمان با مجموع آن‌ها نیز، بارها به حاضرین گوشزد شده بود، اظهار داشت که: «به برادر توأم ماده - به معنای زمان - کاری نداریم، بهتر این است که درباره خود ماده گفت و گو کنیم».

آلهی: گرچه من از شما می‌پذیرم که پایه‌پای شما گفت‌وگو را ادامه دهم، ولی گفته شما در حکم گریختن از دلیل است، فعلاً از نمودار زمان، پدیده بودن ماده نخستین معلوم شد، اکنون با نادیده گرفتن این برهان، عذر شما را می‌پذیرم و خواهش می‌کنم ماده را معنی فرمایید.

آقای پرفسور ریچارد که از شاگردان آلبرت انیشتین و شیفته نظریات وی بود گفت: «طبق نظریه استادمان، ماده، یعنی حرکت و به عبارت دیگر، گره خوردن و انباشتگی انرژی ماده، حقیقتی به جز تراکم و فشردگی نیرو و انرژی نیست».

"حرکت" یا دوّمین جبهه شکست ازلیّت ماده

آلهی: خیلی از آقای پرفسور متشکرم که با صرف نظر از برادر توأم ماده (زمان)، برادری دیگر را که جزء ذات و عین واقعیت ماده است به ما معرفی نمودند. این بار راه برای برداشتن دوّمین گام (نفی بی‌آغاز بودن و ازلیّت ماده) آسان تر شد.

آقای پرفسور! آیا حرکتی که عین ماده می‌باشد، ثابت است یا متغیّر؟ پرفسور: حرکت در ماده ثابت می‌باشد، یعنی دائمی است؛ هیچ‌گاه، ماده بدون حرکت، معنی، مفهوم و واقعیتی ندارد. چنان‌که هیچ چیزی بدون "خودش"، هستی ندارد؛ ولی خود حرکت، عبارت است از: "دگرگونی".

درجه حرارت، ۲۷۳ درجه سانتیگراد زیر صفر است. این پدیده فیزیکی، مؤید آن است، که حرارت جسم از حرکت مولکول‌های تشکیل دهنده تولید می‌شود؛ هرچند حرکات بیشتر و سریعتر باشد، حرارت نیز به همان میزان شدیدتر خواهد بود؛ و هر اندازه کمتر باشد، حرارت رو به کاهش می‌رود؛ تا جایی که مولکول‌ها - به‌طور نسبی - از حرکت بازایستند و جسم، سرد و خالی از حرارت گردد.

اما وقفه در سازمان داخلی اتم، به خصوص طبق فرضیه انیشتین امکان ندارد، و چنان‌که از حرکت مولکول‌های اجسام، حرارت پدید می‌آید، از حرکت ثانیه‌ای پنجاه هزار بار الکترون‌ها برگرد پروتون‌ها نیز موجودیت اتم برقرار است، و در این صورت: اتم منهای حرکت؛ اتم منهای اتم خواهد بود، درست عرض کردم؟

پروفسور و حاضرین: بسیار خوب تشریح فرمودید، جای خوش وقتی بسیار است که روحانیانی مانند شما این گونه اطلاعات وسیع داشته باشند. آلهی: ما از تمامی اقسام حرکت که هر کدام، گواهی بر پدیده (حادث) بودن موجود متحرک‌اند چشم پوشیم، و تنها حرکات داخلی سازمان اتم را در نظر می‌گیریم که تمامی موارد تشکیل دهنده جهان - اصلی و فرعی - را بدون استثنا شامل گردد.

پروفسور: نظریه انیشتین در این زمینه، در انحصار حرکت الکترون‌ها برگرد پروتون‌ها نیست؛ بلکه اگر اتم، علاوه بر الکترون، پروتون و نوترون، اجزایی دیگر نیز داشته باشد، خود این اجزاء نیز موجودیتشان از انباشتگی انرژی و حرکت است.

آلهی: چه این و چه آن، بالاخره اتم هیچ‌گاه از حرکات داخلی، آسوده نیست؛ آن‌گونه حرکتی را که از سازمان داخلی اتم دریافته‌ایم، علم هم برای ما کشف کرده است. از رهگذر این حرکات، حال اتم را می‌پرسیم و بی‌آغازی (ازلیت)، یا پدیده بودن (حدوث) آن را به آن وسیله می‌فهمیم. آقای پروفسور و آقایان دکتورها و مهندسیان! که خوشبختانه دانشمندان علوم مادی در مجلس ما جمع هستند.

از همگی شما می‌پرسیم: آیا حرکات الکترون‌ها برگرد پروتون‌ها آغاز نداشته و ازلی است؟

پروفسور: پر واضح است که اگر ماده ازلی باشد، تمامی آنچه ذاتی ماده است نیز، همیشگی و بی‌آغاز خواهد بود؛ از جمله حرکت، که مطابق نظریه استاد (انیشتین)، اساس موجودیت ماده است.

آلهی: آیا الکترون هر بار که برگرد پروتون می‌گردد، دور پیشین را نیز همراه دارد، یا پس از نابود شدن و پایان یافتن دور پیشین، آغاز به گردش دیگری را آغاز می‌کند؟

پروفسور: اینکه جای پرسش نیست؛ البته هر دور پسین، پس از پایان دور پیشین پدید می‌آید؛ مانند حرکت زمین برگرد خورشید که هر دور آن یک سال است، و هر کسی می‌داند امسال به جز پارسال و پس از پایان یافتن پارسال آغاز می‌شود.

سیارات الکترونی هم در هر گردش برگرد خورشیدهای پروتونی خود، یک سال از عمرشان می‌گذرد، و به لحاظ آنکه این گردش،

پنجاه هزار بار در ثانیه تکرار می‌شود، باید گفت: "پنجاه هزار سال الکترونی، یک ثانیه زمینی است."^۱

آلهی: نتیجه فرمایشات جناب عالی چنین می‌شود که گردش الکترون‌ها، مانند گردش زمین آغاز داشته؛ و روی این اصل، سازمان اتم نیز آغازی داشته است.

پروفسور: آغاز داشتن گردش، چه ربطی به آغاز داشتن گردنده دارد؟ مگر همین زمین ما نیست که هنگامی حرکت منظم نداشته، و سپس حرکاتی را که نمودارش شب و روز است آغاز کرده؟

آلهی: نتیجه‌ای که گرفتیم از فرمایش خودتان بود که اتم و ماده، یعنی حرکت؛ و این هماهنگی گرچه در زمین و حرکاتش نبوده، اما در اتم طبق فرض، چنان است؛ بنابراین عمر زمین با پدید آمدن شب و روز یکسان نیست، زیرا همچون اتم نمی‌باشد،^۲ ولی عمر اتم با حرکات سازمان داخلی آن نه تنها یکسان، بلکه طبق فرضیه انیشتین عین یکدیگرند.

ریچارد: بسیار خوب، پذیرفتیم؛ از این هماهنگی چه نتیجه‌ای برای موضوع بحث می‌توانید بگیرید؟

آلهی: شما پذیرفتید که هر گردشی که الکترون بر گرد پرتون می‌کند، پس از پایان یافتن گردش پیشین است؛ بنابراین تمامی گردش‌های الکترونی پدید آمده، آغاز و انجام دارند، و بر این مبنا، خود اتم‌ها نیز همگی آغاز داشته‌اند.

۱. این نکته را در کتاب «ستارگان از دیدگاه قرآن» در احتمالات شش گانه یوم آورده‌ام.

۲. چون حرکات پدید آورنده شب و روز، از ابتدا برای زمین نبوده است، بر خلاف اتم که موجودیتش برابر با حرکت است.

پروفسور ژاک: چون همکار عزیز آقای پروفسور ریچارد خسته شده‌اند، اجازه می‌خواهم دنباله گفت‌وگوی ایشان را ادامه دهم.

آقای محترم! گردش‌های الکترون‌ها همگی حادث‌اند. این چه ربطی به حادث بودن (آغاز داشتن) اجزای اتمی دارد؟ چه مانعی دارد که خود اتم ازلی و بی‌آغاز باشد، ولی حرکات سازمان داخلی آن آغاز داشته باشد؟ آلهی: از شما می‌پرسم که آیا هیچ‌گاه اتم از حرکات داخلی آرامش داشته است؟ مثلاً از ازل هیچ‌گونه حرکتی نداشته و پس از ازل به حرکت درآمده است؟

پروفسور ژاک: نه آقای محترم! نه! هرگز! اصولاً ماده واقعییتی به‌جز حرکت ندارد.

آلهی: بنابراین اتم واقعییتی به‌جز آغاز داشتن و پدید آمده بودن ندارد.

آغاز اتم = آغاز حرکت

شکل فوق، نموداری است از هماهنگی اتم با حرکت، این دو حتی یک ثانیه - بر حسب فرض - از یکدیگر کم و کاست ندارند، محکوم به یک حکم، و از نظر عمر برابرند؛ نمودار هماهنگی آن‌ها دو خط موازی برابر است. چنان‌که گویی فلان تاجر یکصد میلیون تومان سرمایه دارد. دارایی من هم بدون کم و کاست به اندازه اوست. آیا در این صورت دروغ نیست که بگویم: «البته من صد هزار تومان کمتر یا بی‌نهایت بیشتر از او دارم»؟

پروفسور ژاک: به موضوع پدید آمده بودن این‌گونه حرکت باز می‌گردیم.

نه آقای محترم! حرکات داخلی اتم یکایک پدید آمده‌اند، ولی مجموع آن‌ها بی‌نهایت است، و آغاز ندارد.

آلهی: این چهارمین بار است که این سخن با تعابیر مختلف تکرار می‌شود؛ برای آخرین بار با ذکر چند مثال به تکرار این ایراد پایان می‌دهم. یک صفر، عدد نیست، دو صفر هم، عدد نیست، سه و چهار و... بی‌نهایت صفر هم نمی‌تواند عدد باشد. یک شب، روشن نیست، دو شب و بر فرض محال بی‌نهایت شب هم روشن نخواهد بود؛ گردش‌های الکترون‌ها نیز هرچند زیاد باشد، چیزی جز موجودِ حادث و پدیده بار نمی‌آورد. امیدوارم بیشتر دقت فرمایید که این ایراد بی‌اساس، دیگر تکرار نشود. (تأیید عموم حاضران)

آلهی: اجازه دهید از این پس به جای عبارتِ حرکتِ اتم، پدیده بودن اتم را بکار ببریم.

اتم = حرکت = پدیده

سخن که به اینجا رسید، اثر محکومیت بر چهرهٔ تمامی حضار نمایان شد، ولی آقای پروفیسور آلن با جمله‌ای جدید، گویی نیرویی تازه به حضار داد، گفت:

آقای محترم! انیشتین سخنی گفت، ولی همهٔ دانشمندان آن را نپذیرفتند؛ من می‌گویم نظریهٔ وی دربارهٔ مادهٔ نه‌تنها نادرست، بلکه نامفهوم است؛ "هر حرکتی محرّکی می‌خواهد" یعنی چه؟ مادهٔ واقعیتی جز حرکت ندارد، سازمان مادهٔ از الکترون و پروتون و... X است و این سازمان از حرکت نمی‌ایستد.

آلهی: با صرف‌نظر از اینکه در نظریهٔ انیشتین درست دقت نفرموده‌اید و به این شخص دانشمند در این مورد، انکار و یا نفهمیدن

واضحات را نسبت دادید، از شما می‌پرسم بر مبنای فرضیهٔ جناب عالی دربارهٔ مادهٔ که برای شما ساده‌تر و مفهوم‌تر از نظریهٔ انیشتین است، آیا اگر الکترون از حرکت بازایستد، چه می‌شود؟ آلن: حرکت، لازمهٔ ذات اتم است، وقفهٔ الکترون و سکون مطلق سازمان داخلی اتم، با نابودی اصل آن برابر است؛ اتم منهای حرکت، یعنی اتم منهای اتم.

آلهی: آقای پروفیسور و آقایان محترم! آیا کسی از دانشمندان با این سخن مخالف است؟

پروفیسور آلن، ریچارد، ژاک و...: این اندازه که جای انکار نیست، همگی بر این سخن اتفاق دارند که اتم منهای حرکت به معنای اتم منهای اتم است. اتم هرگز نمی‌تواند از تمامی انواع حرکت آرام گیرد و الاً بایستی به نیستی گراید.

آلهی: بنابراین، پدیده بودن و آغاز داشتن حرکت، سر از گریبان آغاز داشتن اتم بیرون خواهد آورد، زیرا به اعتراف همگی، این دو برادر، مانند مادهٔ و زمان، توأم، دوقلو و همزاد می‌باشند.

چه این و چه آن؛ چه حرکت عین ذات اتم و چه لازمهٔ جدایی‌ناپذیر آن باشد؛ در هر صورت نمایانگر حادث بودن اتم است.

دکتر پایدار که رهبر مادّیین و طرفدار سرسخت ماتریالیست‌ها بود، گویا مرتب از گفته‌های ما آگاهی یافته و اکنون که گفت‌وگو به جاهای حساس و باریکی رسیده بود، حضور خود را ضروری دانسته، بدون مقدمه وارد جلسه شده و گفت:

«بحث به کجا رسیده است؟» برایش توضیح دادند، نامبرده اظهار داشت: «آیا دلیل آقای الهی تنها در برابر سخنانی است که دانشمندان کنونی و گذشته دربارهٔ ماده گفته‌اند، یا اگر فرضیه‌ای نیز پیش آید که کسی نگفته، ولی از نظر عقل محال نباشد، علیه آن هم می‌توانند پایداری کنند؟»

الهی: برهان خداپرستان، پیرو خدای آنان بی‌نهایت است و هرگز بر پایهٔ فرضیه‌ها و افکار محدود بنا نشده، بلکه در برابر هرگونه فرضیه و احتمالی که بخواهد راهی برای انکار آفریدگار باز کند، با کمال قدرت و متانت پایداری می‌کند. آقای دکتر اگر سخن تازه‌ای دارید، بفرمایید.

دکتر پایدار: پیش از آنکه سوّمین فرضیهٔ محتمل دربارهٔ ماده را ذکر کنم، جناب عالی دنبالهٔ استدلال خود را طبق فرضیه‌های کنونی و گذشته (اتم هیچ‌گاه از حرکت آرامش نداشته است) بیان فرمایید.

الهی: از آنچه گذشت، چنان می‌نماید که ماده نخستین جهان آغازی داشته، و اتم‌های گوناگون جهان و شاید اجزای تشکیل دهندهٔ اتم‌ها نیز، از آن ماده ترکیب یافته‌اند؛ مثلاً، اتم هیدروژن، مرکب از یک الکترون و یک پروتون و نوترن و پوزیترون و... است؛ همچنین مولکول‌های اجسام و عناصر گوناگون از پیوند اتم‌های مختلف با اختلاف تعداد و فاصله پدید یافته‌اند.^۱

خلاصه آنکه این فرزندان رنگارنگ، با مادر نخستین خود، همگی آغاز داشته‌اند، هنگامی نبوده‌اند و سپس پدید شده‌اند.

۱. در کتاب «ستارگان از دیدگاه قرآن» دربارهٔ اینکه: آیا اجزای مذکور در اتم‌ها می‌توانند مادهٔ نخستین جهان باشند یا خیر، به تفصیل سخن رفته است.

هیچ ماده‌ای در سراسر جهان یافت نمی‌شود که از این قانون، که ذاتی و ناگسستنی از ماده است، استثنا خورده باشد.

چنان‌که ۲×۲ به طور کلی مساوی با چهار است؛ معدود، هر چه و نزد هر که و در هر جا و هر زمانی که باشد، این قانون (۲×۲=۴) دربارهٔ آن به هیچ وجه استثناپذیر نیست، ماده نیز؛ چه مادر جهان ماده و چه فرزندان، در هر زمان و مکانی که بوده یا باشند، همگی در آغاز داشتن برابرند. آقای دکتر! اکنون بگویید چه کسی و چه نیرویی اصل و فرع سازمان ماده را پدید آورده و به جنبش انداخته است.

دکتر پایدار: این طبیعت است، که تمامی پدیده‌ها را به نیروی لایزال خود پدید آورده است!

الهی: از دو حال بیرون نیست؛ یا این طبیعت از سنخ و جنس ماده و مادی است، یا ماورای ماده، یعنی غیر مادی است؟

پایدار: ماورای ماده (غیر مادی) یعنی، نیستی و نابودی، آقای محترم! بدون تردید طبیعت مادی است.

الهی: نخست اینکه فرمودید، هستی در انحصار ماده است، و غیر مادی را "نیست"، تلقی کردید، در آغاز گفت‌وگو به تفصیل گذشت که سخنی بی‌پایه است، و دلیلی به جز نیافتن و ندانستن ندارد، آری، ماده وجود دارد؛ ولی هر موجودی ماده یا مادی نیست.

اما اینکه طبیعت مادی است، باید گفت که ما از آغاز در پیرامون ماده‌ای همگانی سخن گفتیم، چه ماده‌های پدید آورنده و چه پدیده؛ هیچ موجود مادی از حکم کلی ماده، یعنی آغاز داشتن بیرون نیست. به

هر کجا که روی آسمان همین رنگ است، حکم و اثر ماده با تغییر اسم دگرگون نمی‌شود.

بنابراین، دعوی جناب عالی که: "طبیعت، ماده را پدید آورده است"، عبارت دیگرش این است که ماده، ماده را به وجود آورده؛ یعنی، "خود"، خویشتن را پدید آورده! آقایانی که از آغاز گفت‌وگو در جلسه حاضر بوده‌اید! آیا این سخن درست است؟!

همگی حضار: چگونه تصوّر می‌شود چیزی "خود" خویشتن را پدید آورد! پایدار: نظر شما چیست؟

آلهی: چون دانستیم که ماده سراسر نیاز و دارای آغاز است، به ناچار پدید آوردن ماده در انحصار نیروی ماورای ماده خواهد بود، و اوست آفریدگار ازلی جهان هستی.

پایدار: نخست باید صریحاً بگویم که من نمی‌توانم بفهمم چیزی موجود باشد، ولی از جهان ماده بیرون، و از هر گونه خواصّ مادّی برکنار باشد.

آلهی: چیزی که وجودش با برهان قطعی پایدار شد، دیگر نیازی به این ندارد که آقای پایدار و ناپایدار بتوانند حقیقت آن را درک کنند یا نتوانند، "نمی‌فهمم" غیر از "نیست" می‌باشد، و "نمی‌توانم دریافت کنم" به جز "نابودی" است.

و اصولاً یافته‌های مادّی بشر با احساس مادّی، یک میلیونیم یا یک میلیارد نیافته‌های اوست، بشر از میلیون‌ها قوانین مادّی حاکم بر جهان طبیعت، تنها قانون جاذبه عمومی را - آن هم در شعاعی محدود - فهمیده، و این همه دانش‌ها را در پرتو آن پی ریزی کرده است؛ بشر

روشن‌ترین چیزی را که یافته - به گمان خودش - موادّ محسوسه است ولی حقیقت همین ماده، چهره‌های گوناگون خلقت، حقیقت مولکول و... را هم درست نفهمیده و حقیقت اتم را هرگز نتواند فهمید.

اکنون این بشر نادان در فهم همگنان خود، چگونه به خود حق می‌دهد که در نتیجه نیافتن خدا (موجود غیر مادّی) آن هم با ابزار و احساس مادّی، حکم کند که خدا نیست! تنها به استناد اینکه با حواسّ مادّی احساس نمی‌شود.

در صورتی که ادراکات ماده سنج (حواسّ پنج‌گانه) از احساس بسیاری از حقایق مادّی نیز عاجزند؛ تا چه رسد به ماورای ماده! و با اینکه هر محسوسی ابزار معینی دارد که با غیر آن احساس نمی‌شود؛ مثلاً با چشم یا بینی نمی‌توان شنید، و با گوش نمی‌توان دید، و با حس لامسه نمی‌توان چشید. پس چگونه انتظار می‌رود که خدای نادیده دیده شود، و موجود ماورای ماده با ابزار مادّی درک گردد.

نه، هرگز، ذات اقدس الهی به هیچ وجه قابل درک نمی‌باشد، "لا تُدْرِكُهُ الْاَبْصَارُ" ... (انعام: ۱۰۳) چشم سر و سِرّ، دیده عقل و ادراک، از دریافت حقیقت ذاتش محروم است. پیرامون این مطلب در آغاز گفت‌وگو هم سخنانی گفتیم، و در پایان نیز از جهانی دیگر بررسی خواهیم نمود.

پایدار: شما گمان کردید کم کم ما را به پذیرفتن ماورای ماده کشانده‌اید؟ اکنون پایه استدلال شما با یک احتمال ویران می‌شود:

۱. دیده‌ها (ی سر و سِرّ) او را در نمی‌یابند، حال آنکه او (کل) دیده‌ها را در می‌یابد، و او همان نادیدنی بسی باریک‌بین (و) بسی آگاه است. (انعام: ۱۰۳)

آقای محترم! ماده نخستین جهان از ازل موجود بوده و این تنها حرکات و دگرگونی‌های ماده است، که پس از ازل و در این میان پدید آمده‌اند.

آلهی: با آنکه نظرات تمامی دانشمندان با این پندار مخالف است و از ماده هرگز تصویری به جز انباشتگی انرژی و حرکت ندارند و بدون تردید و کوچک‌ترین اختلاف، حرکت را - لاقلاً در سازمان داخلی اتم - لازمه ذات و موجودیت ماده می‌دانند، ما "محال" آن را هم به علت هماهنگی با آقای دکتر پایدار "ممکن" شناخته، و از شما می‌پرسیم که آیا حرکت و انرژی، آن هنگام که در ماده پدید آمد، از چه نیرویی به وجود آمد؟ آیا از درون ذات ماده؟ یا از برون ذات؟ یا بدون علت؟

پایدار: مثلاً از درون ذات؛ یعنی، ماده در سازمان داخلی و سپس خارجی خود اقتضا و آمادگی جنبش و حرکت و دگرگونی داشت، و به موقع خود، حرکت را آغاز کرد.

آلهی: آیا آمادگی از آغاز و از ازل، با ماده بوده است؟ یا آن هم مانند خود حرکت، پس از ازل و در بین راه به وجود آمده است؟

آقای دکتر! شما در این فرض، حرکت را در ماده، اقتضا و آمادگی دانستید، اقتضا نیز به ناچار نیرویی است که توانایی پدید آوردن پدیده‌ای را داراست. ما اکنون پرسش گذشته خود را درباره این پدید آورنده (اقتضا) تکرار می‌کنیم که، "خود او از کجا آمده است؟"

دکتر پایدار: بهتر این است که ما خود حرکت را در نظر بگیریم، فعلاً کاری به اقتضای آن نداریم.

آلهی: این حرکت به فرض شما پدیده را چه نیرویی در وقت معین بعد از ازل پدید آورد؟ اگر بگویید که آن، ماده بوده است، در نتیجه،

همان‌گونه که به فرض شما، خود ماده از ازل بوده، حرکت نیز که مقتضای آن است، بایستی از ازل بوده باشد، مگر آنکه برای ماده نیز عقل و اختیاری تصور کنید که همچون دانایان و عاقلان، به موقع خود، حرکت را آغاز کرده باشد!

پایدار: نه آقای محترم! ماده عقل و شعوری ندارد، این دگرگونی‌های ماده است که نیروی عقل و ادراک را پدید می‌آورد.

آلهی: روی این اصل به ناچار حرکت ماده - که به فرض شما پس از ازل آغاز شده است -، از خود ماده نبوده و ناگزیر از ماورای ماده است. پایدار: آقای محترم شتاب نکنید، این حرکات بر حسب تصادف پس از ازل آغاز شده‌اند.

آلهی: در آغاز گفت‌وگو، مانند همین سخن به میان آمد، آنجا گفتیم که تصادف نیز یا به وجود برگشت می‌کند و یا به عدم؛ "تصادف" یا نیروست، یا منهای نیرو؛ اگر نیرو باشد - که آن هم مادی است - پرسش ما دامن پدید آورنده او را هم خواهد گرفت، و اگر نه؛ جای گفت‌وگو نیست، "از نیست که هست پدید نمی‌آید."

برای اینکه مطلب بیشتر روشن شود باید گفت که لغت تصادف در دو مرحله دیده می‌شود:

۱. تصادف در اصل پدید آمدن جهان، که نادرستی آن پیش از این روشن شد.

۲. تصادف در دگرگونی‌هایی که در موجودی رخ می‌دهد؛ که بعداً پیرامون آن گفت‌وگو خواهیم نمود.

دکتر پایدار: نیازمندی ماده در انحصار دگرگونی‌هایی است که پس از ازل از ماورای خود گرفته، اما در اصل هستی نیازی ندارد.

شکست ازلیت ماده در چهار جبهه:

زمان، حرکت، تغییر و ترکیب.

آلهی: گرچه ازلیت (بی‌آغاز بودن) ماده، پیش از این برای نخستین بار در جبهه زمان، دچار شکست قطعی شد و اکنون هم، بر اساس فرضیه‌های عموم دانشمندان پیرامون ماده - که حرکت، عین ماده و یا همزاد همیشگی ماده است - برای دومین بار نیز با صرف نظر از شکست نخستین، آخرین رمق ازلیت ادعایی و فرضی خود را از دست داده، و مهر نیازمندی و آغاز داشتن بر بنیاد هستی و ارکان و سراسر وجودش نقش بسته است؛ بایستی آقایان به انتظار شکست در دو جبهه دیگر، یعنی تغییر و حرکت باشند؛

ولی برای همگامی با آقای دکتر پایدار که بر اساس فرضیه‌ای نوین که هرگز در سراسر جهان علم طرفداری نداشته است که "حرکت در ماده پس از ازل و در بین راه آغاز شده است"، و ایشان آخرین امکانات و پایداری خود را در جبهه حرکت، برای تجدید حیات ازلیت ماده به کار بسته‌اند، خداپرستان نیز بر این مبنای خیالی، برای پاسخ‌گویی به آقایان آماده‌اند.

ولی پیش از گفت‌وگو در این مورد، باید از آقای دکتر پایدار پرسید که شما چگونه در اعتراض خود، نیازمندی ماده را در انحصار حرکت، آن هم پس از ازل دانسته‌اید! در صورتی که نمودار نیاز و آغاز داشتن ماده - چنان‌که

«گام دوم: به سوی خدا»

پایدار: پذیرفتم، شما تا اینجا تنها حرکات و دگرگونی‌های ماده را آفریده‌ماورای ماده معرفی کردید، از کجا که خود ماده نیز مانند حرکاتش پدیده بوده و ازلی نباشد؟

آلهی: تاکنون همگی حاضران محترم پذیرفتید که تمامی حرکات سازمان داخلی اتم‌ها و مولکول‌های اجسام و کلیه دگرگونی‌های جهان ماده برگرفته از نیروی ماورای ماده است. فعلاً موجود ازلی ماورای ماده برای شما ثابت شد. (تصدیق و تشکر عموم حضار)

اکنون به همراهی آقایان محترم، آماده تکمیل دومین گام می‌شویم: اصل ماده و تمامی دگرگونی‌هایش از ماورای ماده است.

اگر آقای دکتر پارسا به یاد داشته باشند، در آغاز با ایشان پیرامون فرق میان موجود ازلی و حادث گفت‌وگو می‌کردیم؛ ایشان این‌گونه توضیح فرمودند که: «ازلیت به معنای بی‌نیازی مطلق است، که نه در هستی و نه در کمالات و حالات هستی به ماورای خود نیاز ندارد؛ و هر موجودی، این‌گونه نباشد، حادث است و آغاز دارد».

من گفتم که آیا در جهان ماده آثار بی‌نیازی می‌بینید؟ ایشان درخواست فرمودند که گفت‌وگو در این زمینه به پایان گفتار موكول شود، اکنون به جای بسیار مناسبی رسیده‌ایم؛ آقای دکتر پارسا چه می‌فرمایید؟

دکتر پارسا: من نمی‌توانم انکار کنم که ماده نیازمند است، آقای دکتر

پایدار نظر شما چیست؟

اشاره شد - حصار چهار جانبهٔ زمان، حرکت، تغییر و ترکیب می‌باشد؟
 دکتر پایدار: اگر مانند همین سخن که دربارهٔ حرکت مادهٔ گفتم دربارهٔ زمان نیز گفته شود، پاسخ چیست؟ آقای محترم! چنان‌که حرکت ماده پس از ازل آغاز شده است، به ناچار زمان هم، که جز نموداری از حرکت ماده نیست، بایستی پس از ازل و همدوش با حرکت پدید آمده باشد؛ اما دو نمودار دیگر که به ادعای شما تغییر و ترکیب است، هنوز دربارهٔ آن گفت‌وگویی به میان نیامده تا پیرامون آن‌ها نفی و اثباتی شود.

آلهی: بنابراین اعتراف نمودید که زمان و حرکت دو برادر توأم‌اند، و آغاز و انجامشان یکی است، در این صورت چنانچه یکی از این دو، مثلاً زمان، عمرش با مادهٔ یکسان باشد، حرکت نیز محکوم به همین حکم خواهد بود؛ و در نتیجه، ماده و دو نمودارش (حرکت و زمان) نیاز و آغاز خواهند داشت؟

دکتر پایدار: درست است، دلیل بیاورید.

آلهی: اگر زمان، از آغاز با ماده نبود و مانند حرکت، پس از ازل، مثلاً یک میلیارد سال پیش آغاز شده بود، و قبل از آن، تا ازل زمان نبوده است؛ در این صورت بایستی بپذیرید که ماده به اندازهٔ ازلیت به علاوهٔ یک میلیارد سال عمر داشته است؛ چنین نیست؟

دکتر پایدار: البته، اینکه جای تردید ندارد.

آلهی: آیا عمر ماده، اکنون که ازلیت به اضافهٔ یک میلیارد سال است، با آن هنگام که هنوز زمان را آغاز نکرده بود، یکسان است و تفاوتی ندارد؟

پایدار: اکنون یک میلیارد سال بیشتر است.

آلهی: اگر یک میلیارد سال، پیش از آغاز فرضی زمان، زمان در ماده پدید می‌آمد، آیا عمرش، فعلاً، ازلیت به علاوهٔ دو میلیارد سال نبود؟ پایدار: البته بود؛ اینکه جای شک و تردید نیست.

آلهی: این چه ازلیتی است که کم و زیادی به خود می‌پذیرد، نامحدود بی‌آغاز و بی‌اندازه که زیاد و کم نمی‌شود، زیرا چنانچه کم و زیاد کردن زمان، عمر مادهٔ ازلی را بیفزاید، چنان می‌نماید که سراسر عمر ماده از سنخ همین زمان است:

مثلاً اگر گفته شود، که سعید هزار عدد لیره دارد، آیا تعداد این لیره‌ها با افزودن صد ریال ایرانی یک هزار و صد لیره می‌شود؟ و یا اگر صد ریال ایرانی را در جای دیگر از هزار ریال ایرانی بکاهیم، از تعداد این لیره‌ها کاسته خواهد شد؟

پایدار: البته خیر، در کم و زیاد شدن چیزی سنخیت و هماهنگی با آن شرط است؛ یعنی از جنس خود آن چیز بایستی کم یا زیاد گردد تا در او زیاد و کم نمایان شود.

آلهی: بنابراین، عمر ماده از سنخ زمان است که بر حسب فرض اکنون عمرش: ازلیت به علاوهٔ یک میلیارد یا دو میلیارد سال می‌باشد. آقایان محترم! چنین نیست؟

حصار: چرا، اینکه جای شک نیست!

آلهی: روشن‌تر بگوییم؛ "زمان ماده" که به فرض آقای دکتر پایدار پس از ازل آغاز شده، کاملاً هم سنخ آن عمری است که از ازل و قبل از زمان داشته

اکنون چنانچه یک و یا دو میلیارد سال - که آن را عمر زمان ماده فرض کردیم - از سنخ عمر ماده - به فرض پیش از پدید شدن زمان - نبود، زیاد و کم کردن آن، عمر ازلی ماده را کم و زیاد نمی کرد، پس اینک بر همه روشن شد که ازلیت عمر ماده به علاوه یک میلیارد سال بیشتر از ازلیت تنها و یا منهای یک میلیارد سال است، و چنانکه در آغاز گفت و گو مکرراً گفتیم، محدود بودن اجزای چیزی، فرض بی نهایت و ازلیت او را به خودی خود باطل می کند.

آقایان محترم! امیدوارم چیزی در این زمینه بر شما پوشیده نمانده باشد. این برهان به شکل زیرین تکرار می شود:

عمر ماده بی آغاز به علاوه یک میلیارد سال، بیشتر از عمر ماده بی آغاز منهای یک میلیارد سال می باشد.

فرض می کنیم تاکنون یک میلیارد سال از عمر ماده - که بعد از ازل زمان را آغاز کرده - می گذرد.

در این صورت سه برهان بر آغاز داشتن خود ماده پیش روی داریم:
 ۱. اینکه عمر ماده زیادی و کمی به خود می پذیرد؛ و موجود بی آغاز و نامحدود، قابل کم و زیاد کردن نیست.

۲. اصل پذیرش "عمر زمانی" برای ماده چنان می نماید، که ماده اصولاً زمانی است؛ و موجود زمانی آغاز دارد.

۳. هیچ گاه نقیض چیزی نمی تواند با رقیبش (نقیض دیگر) جمع شود؛ مثل جمع شدن شب و روز در یک افق؛ و یا بود و نبود چیزی در یک زمان. روی این اصل، هرگز چیزی نمی تواند نقیض خود را دربرگیرد - و

است؛ بنابراین، سراسر عمر ماده از یک سنخ است، و روی این اصل، چنانکه زمان آغاز شده را آغاز و سابقه نیستی بوده، سراسر عمر ماده - به فرض شما ازلی - را نیز آغاز و سابقه نیستی خواهد بود، و نتیجه چنین می شود:
 ماده = زمان = حرکت ⇔ ماده = حرکت

پایدار: نه! چطور شد! چنان نیست! اصولاً نمی پذیرم که ازلیت ماده به علاوه یک میلیارد سال، بیش از ازلیت بدون یک میلیارد باشد!
 آلهی: آقایان محترم! این درست است که ازلیت ماده به اضافه یک میلیارد با ازلیت به علاوه صفر برابر باشد؟ آیا یک میلیارد، عمر ماده را نمی افزاید؟ آیا برابر با صفر است؟

پایدار: خواهش می کنم بیشتر توضیح بفرمایید.

آلهی: اکنون برای روشن تر شدن این مطلب مثالی می زنم: بر فرض که جناب عالی، تعداد نامحدودی اسکناس یک تومانی ایرانی دارید، چنانچه ده عدد از آن کم و یا به آن افزوده شود، بدون تردید تعداد اسکناس ها کم و زیاد خواهد شد، و این خود گواهی روشن، بر بطلان فرض نامحدود بودن آن است، نتیجه فوق از این لحاظ بود، که آنچه از این تعداد کم و یا به آن زیاد می کردیم، از سنخ خود آن تعداد بود. اگر ده ریال سعودی به تعداد اسکناس ها بیفزاییم، اسکناس های مفروض، چه بی نهایت و چه مثلاً هزار عدد فرض شده باشد؛ این اسکناس ها به علاوه ده تومان دیگر نخواهد شد، و یا اگر از تعدادی ریال سعودی در جای دیگر ده ریال بکاهیم، این به کاهش تعداد اسکناس های ما نمی انجامد، چون در اینجا "اختلاف سنخیت" وجود دارد.

با او یکی شود - و یا وصف یا موصوف او شود؛ مثلاً عدد «۱» موصوف به خاصیت ویژه عدد «۲» شود، و یا اینکه عدد «۱» منهای یک باشد یعنی: هم یک "هست" و هم یک "نیست".

همچنین موجود ازلی «مانند ماده بر فرض شما» همان گونه که نمی تواند در عین ازلی بودن (بی آغازی) آغاز نیز داشته باشد، همین طور محال است که این موجود بی آغاز، موصوف به وصفی آغازنده باشد.

پس چگونه ممکن است ماده بی آغاز، پس از ازل "زمانی" شود، و وصف زمان را - که ویژه موجودات آغازنده است - به خود بپذیرد؟ و اصولاً نه موجود ازلی او صاف آغازنده و حادث را به خود می پذیرد، و نه موجود حادث می تواند به وصف ازلی درآید.

ازلی و حادث که نقیض یکدیگرند، هیچ گاه آشتی پذیر نیستند، در یک موجود و یک حالت، به هم نمی پیوندند، و چنان که ذات و سراسر هستی این دو با یکدیگر متناقض اند، او صافشان نیز با همدیگر تناقض دارند.

- | | | |
|--|---|-------------|
| ۱- ذات ازلی ≠ ذات حادث
۲- صفات ازلی ≠ صفات حادث
۳- ذات ازلی ≠ صفات حادث
۴- ذات حادث ≠ صفات ازلی | } | ۱- ذات ازلی |
|--|---|-------------|

این دو موجود بی آغاز و با آغاز - نامحدود و محدود - نه در این حالات و نه در دیگر حالات، هرگز همبستگی و پیوستگی ندارند، امیدوارم مطلب روشن شده باشد. «تصدیق و تشکر عموم حاضران»

آلهی: با صرف نظر از آنچه گفتم، اضافه می کنم که آیا ماده پیش از زمان، در "لا زمان" بوده است؟ آیا خود کلمه قبل و بعد نمودار روشنی از زمان نیست؟ ماده که قبل و بعد دارد، عمر دارد، چگونه ممکن است مقداری از عمرش (زمان) به حساب کلی عمر او در نیاید، و تنها قبل از زمان "ازلیت منهای زمان" عمرش را تشکیل دهد؟
 دکتر پایدار: از حُسن استدلال و نیز حسن خُلق آقای آلهی بسیار متشکرم، انصافاً قابل قبول است.

آلهی: چنانچه این دو دلیل را هم نادیده انگاریم، از شما می پرسیم که آیا دو ازلی (ماورای ماده و ماده) پذیرفتنی تر است، یا یک ازلی (ماورای ماده)؟ و آن اصل موجودیت ماده مهم تر است یا حرکت و دگرگونی آن؟
 پایدار: البته اصل وجود هر چیزی، از حالات عارض بر آن، به درجاتی، مهم تر است.

آلهی: پس چگونه ماده در اصل موجودیت به ماورای خود نیازی نداشته - ولی چنان که پیش از این پذیرفتید - در حرکاتی که پس از ازل آغاز کرده به ماورای خود نیازمند شده است؟ این سخن به اعتراف خودتان مانند آن است که گفته شود، آقای "X" می تواند وزنه پانصد کیلوگرمی را بلند کند، ولی از حرکت دادن آن عاجز است!

دکتر پایدار: تنها نقضی که فعلاً پیرامون کم و زیاد شدن ازلیت به نظر می رسد این است که خداپرستان درباره خدای ماورای ماده چه فکری می کنند؟ آیا عمر خدایی او نیز، ازلیت به علاوه زمان است؟ از آن هنگام که او، ماده و در نتیجه، زمان و حرکت را پدید آورد تا به امروز، X میلیارد

سال گذشته است. آیا این خود به عمر ازلیت می‌افزاید؟ که در نتیجه، عمر خدا از ازلیت به اضافه "X" میلیارد سال خواهد بود و پیش از آغاز زمان، عمرش ازلیت منهای "X" میلیارد سال بوده است؟ این چه ازلیتی است که کم و زیاد می‌شود؟

آلهی: خود کلمه ماورای ماده، نمایانگر این است که این موجود ازلی، ماورای زمان، حرکت، تغییر و ترکیب، و تمامی عوارض و نمودهای ماده نیز هست. او به تمام معنای کلمه، ازلیت و ابدیت (سرمدیت) است؛ هرگز نه آغازی داشته و نه انجامی دارد، او در زمان و مکان نمی‌گنجد؛ پیش از زمان و مکان بوده و پس از انقراض جهان ماده نیز خواهد بود؛ کم و زیادیِ زمان، عمر موجودی را کم و زیاد می‌کند که در تصرف زمان بوده، و مادّی باشد، چه از آغاز "زمانی" باشد، و چه «به پندار شما» در میانه "زمانی" گردد! اگر هم ماده - بر پایه فرض پیشین شما - از ازل بی‌زمان و بی‌حرکت بوده است، بالاخره پس از ازل دچار دگرگونی شده و همدوش زمان، "زمانی" است.

ولی خدای ماورای ماده هیچ‌گاه تغییر، تبدیل و در نتیجه حرکت و زمان در ذات مقدّسش راه ندارد، تا فزونی و کاستیِ زمان، عمرش را کم یا زیاد کند. اصولاً لغت "عمر"، درباره موجودی که هیچ‌گاه زمانی نبوده و نخواهد بود، بی‌مورد است. او مافوق "عمر" است، خلاصه آنکه چون زمان، نمودار حرکت است و آفریدگار ماورای ماده، هرگز حرکت و دگرگونی نداشته و نخواهد داشت، زمان هم به هیچ وجه برای او نیست؛ ازلیت خدا با زمان، اضافه بردار و قابل جمع نیست تا زیاد و

کمی در او ایجاد کند، و اصولاً ازلیت به معنای واقعی، قابل کم و کاست نیست، خدای بی‌آغاز و نامحدود، نه پیش از آفرینش زمان و "زمانی‌ها" در زمره آن‌ها بوده و نه پس از آن؛ آری، او پس از ازل، زمان را در ماده و همدوش ماده آفریده است، نه در ذات خودش.

و چنان‌که آفرینش جهان ماده - پس از ازل - مستلزم مادّی شدن و یا مادّی بودن ذات اقدس آلهی نیست، همچنین آفرینش زمان در ماده، ذات اقدس آفریدگار را "زمانی" نمی‌کند.

ولی ماده ازلی (بر فرض شما) پس از ازل، در ذات خود "آغاز زمانی" داشته، و این خود برهانی است روشن بر اینکه، ذات ماده، "زمانی" است، و گرنه زمان را به خود نمی‌گرفت، ذاتش حادث و آغازنده است؛ و گرنه صفت حادث (زمان) را به خود نمی‌پذیرفت.

آری، ذات خدا با زمان جمع نشده و نمی‌شود، و روی این جهت محکوم به زمان نخواهد بود؛ ولی ذات ماده "زمانی" است، و این خود گواهِ آغاز داشتن و حدوث ماده است.

مهندس شادفر: از آقای آلهی اجازه می‌خواهم چون همکار عزیزمان آقای دکتر پایدار خسته شده‌اند و چه بسا خود خستگی موجب عقب‌نشینی باشد، من دنباله گفت‌وگوی ایشان را به دست گیرم.

آلهی: اگر خستگی موجب محکومیت باشد، من که تاکنون با هفده نفر از آقایان محترم، گفت‌وگوهای گوناگون انجام داده‌ام، بایستی برای هفدهمین بار عقب‌نشینی کرده باشم، بسیار خوب بفرمایید؛ "و الله غالبٌ علی امره"^۱

۱. و خدا بر کار خویش چیره است. (یوسف: ۲۱)

شادفر: شما پرسیدید که دو ازلی (ماورای ماده و ماده) یا تنها یک ازلی پذیرفتنی تر است؟ چه مانعی دارد در جهان دو موجود ازلی وجود داشته باشد؟ ماورای ماده و ماده.

آلهی: اگر ازلیتِ ماده در جبهه‌های گوناگون دچار شکست قطعی نمی‌شد، چندان مانعی نداشت؛ ولی چون این ازلیت، همدوش با نیازی که آقای دکتر پایدار برای ماده قائل شدند، به خودی خود در جبهه ازلیت شکست خورده و با دست نیرومند استدلال به خاک سپرده شد، هرگز برای نفی آن، به ادله دیگری نیاز نداریم. آقایان محترم! مگر خودتان اعتراف نفرمودید که ازلیت، بی‌نیازی مطلق است؟

بنابراین ماده - که در دگوگونی‌های خود به ماورای ماده نیازمند است - ازلی نخواهد بود، اگر تنها به نام‌گذاری دلخوش هستید، ما هم عرضی نداریم که شما بفرمایید ماورای ماده از نظر نام و حقیقت، ازلی است؛ ولی ماده تنها به لفظ ازلیت تبرک می‌جوید و از معنای آن بهره‌ای ندارد.

شادفر: اکنون در دو جبهه دیگر (تغییر و ترکیب) گفت‌وگو فرمایید، اگر ماده در دو جبهه گذشته (زمان و حرکت) تجدید حیات کرد، به‌ناچار بایستی از نمودهای دیگرش گفت‌وگو نمود.

آلهی: از آنچه به طرق گوناگون برای شکست ازلیت ماده در جبهه نخستین یادآور شدیم، دیگر جای اگر و مگر نیست؛ ولی با این وصف، به دلیل محاصره چهار جانبه ماده، گفت‌وگوی خود را ادامه می‌دهیم. نخست فرمایش رسول خدا، حضرت محمد ﷺ، را که با مادّیین داشته‌اند و در آغاز گفت‌وگو، به عنوان پرسشی اساسی مطرح شد

تکرار می‌کنیم که: "اگر جهان آغازی داشت، چگونه بود که اکنون نیست؟" پاسخ منصفانه این است که تمامی نشانه‌های نیاز و آغاز (حدوث)، جهان ماده را احاطه کرده، به طوری که هیچ‌گاه از این سیه رویی و نیازمندی^۱ نیاسوده و نمی‌آساید، چنان‌که از امام امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده است که از جمله دلایل حدوث اجسام:

۱. حرکات و تغییراتی است که همدوش با ماده بوده و هست؛ به گونه‌ای که هیچ‌گاه از عوارض پیاپی تغییر و حرکت نیارمیده است.
۲. ماده در اصل سازمان و موجودیت خود به پیوست اجزایی چند نیازمند است، و در سراسر جهان ماده، وجود کوچک‌ترین ذره‌ای که ترکیب نداشته باشد، امکان‌پذیر نیست.^۲

شادفر: اکنون علم به ما نشان می‌دهد که اجزای ترکیب دهنده اتم (الکترون، پروتون، نوترون، پوزیترون و...) نه قابل تجزیه‌اند و نه از اجزایی دیگر ترکیب یافته‌اند؛ و همین اجزای نامبرده ماده نخستین جهان طبیعت می‌باشند.

آلهی: پیرامون ماده نخستین جهان، سخنانی داشته و فرضیه‌ها و احتمالاتی را بیان کرده‌ایم؛^۳ فعلاً چیزی که با بحث ما تناسب دارد این است، که حقیقت ماده نخستین جهان بر همگان پوشیده است و هرگز نمی‌توان ادعا کرد که همین اجزا اتم باشند؛ این شعاع کوتاه دانش کنونی

۱. سیه رویی ز ممکن در دو عالم جدا هرگز نشد، و الله اعلم

۲. به نقل از کتاب «احتجاج» مرحوم طبرسی (ره)

۳. به کتاب «ستارگان از دیدگاه قرآن»، مراجعه شود.

بشر است که تنها توانسته قلب قلعه‌های اتمی را بشکافد، و اجزایی چند به پندار خود برای آن بیابد، و تازه روز به روز اجزایی جدیدتر از این قلعه را کشف می‌کند.

اما آیا خود این اجزا ترکیبی از اجزای دیگر نمی‌باشند؟ درست است که بشر هنوز نیافته؛ ولی نیافتن غیر از نبودن است، وانگهی اصولاً ماده هر چه باشد، به ناچار مرکب از اجزایی چند است، و ما هرگز نمی‌توانیم به ماده‌ای برخورد کنیم که مرکب نباشد، درست است که ماده در دو جبهه تجزیه فیزیکی ناگزیر متوقف خواهد شد:

۱. جبهه توانایی و قدرت دانش بشر که تا حدی معین می‌تواند اجزای ترکیب دهنده ماده را تشخیص دهد و تجزیه کند، و هنوز هم به آن حد نرسیده است.

۲. جبهه قدرت تجزیه پذیری خود ماده، زیرا ماده در آخرین مرحله تجزیه فیزیکی به جایی می‌رسد که جدا کردن اجزای آن مساوی با نابودی خود ماده است؛ که در آن جایگاه، ماده منهای ترکیب، همان ماده منهای ماده خواهد بود.

اصول زیر از نظر عقل روشن است: ماده، بدون ترکیب نه موجودیت خارجی دارد، و نه عقلی و وهمی؛ زیرا معنای مادی بودن، لااقل محدود بودن به طول و عرض است، گرچه با حواس غیر مطلق ما احساس نگردد.

موجود مادی که محدود است، طبعاً بایستی از اجزای محدود ترکیب یافته باشد، نه نامحدود؛ زیرا این اجزا هرگز نمی‌توانند بدون به هم پیوستگی محدود باشند.

در نتیجه، تجزیه پذیری ماده، در جهان خارج از وهم و تصور کرانه‌ای دارد، ماده در پرتو قدرت بی‌انتهای تا حدی قابل تجزیه است، و در آخرین مرحله تجزیه پذیری، تجزیه‌اش برابر با صفر خواهد بود. همان‌گونه که ماده منهای زمان و حرکت، تعبیر دیگری از ماده منهای ماده است - زیرا زمان و حرکت از برادران همزاد و لازمه جدایی‌ناپذیر ماده‌اند - همچنین تشکیل از اجزا - و لااقل دو جزء - تعبیر و بیان دیگری از حقیقت ماده است، و ماده منهای ترکیب، یعنی ماده منهای ماده.

”ماده دو بُعدی است“

در آخرین مرحله تجزیه پذیری ماده، ماده دو بُعدی است؛ چه دو بُعد هندسی (طول و عرض بدون عمق) و چه دو بُعد فیزیکی، یعنی دو جزء؛ و این آخرین مرز تجزیه پذیری ماده برای ما قابل فهم نیست، ولی چاره‌ای جز پذیرش آن نداریم؛ و اگر هم دو بُعد با نظریات علمی مخالف باشد، برای اینکه بهتر بتوانیم بفهمیم، بگوییم ”سه بُعد“؛ سه بُعد هندسی و یا سه جزء فیزیکی، و این حالت را به عنوان آخرین مرز تجزیه پذیری ماده تصور کنیم.

در اینجا تنها قدرت بی‌نهایت آفریدگار، می‌تواند این ماده را تجزیه کند؛ ولی نتیجه این تجزیه، نابودی ماده است، زیرا این اجزا هرگز نمی‌توانند بدون به هم پیوستگی، موجودیتی داشته باشند.

و همان‌گونه که در آغاز آفرینش ماده، همین اجزای به حالت پیوسته به وجود آمده‌اند، نابود ساختن ماده نیز در تجزیه آن است که پس از تجزیه، هیچ چیزی وجود نخواهد داشت؛ نه آنکه اجزای گسسته از

بنابراین، موجودی ماورای اجزا و ماورای این مرکب، از آن‌ها رفع نیاز کرده؛ اجزا و ترکیبشان را همسان و یکی آفریده است، و این ماده است که دارایی دیگری به جز ناداری ندارد؛ و خود نمودش و وجودش و ترکیبش، برهانی روشن بر وجود حقیقتی بی‌نیاز و مطلق در پشت دیوار ماده است.

آخرین مرز ترکیبی ماده = نخستین اجزاء نیازمند

در اینجا، با صرف نظر از پشت دیوار ماده، هر چه جست و جو کنیم، به جز نابودی و نیاز چیزی نمی‌بینیم، و اکنون که جهان ماده را می‌نگریم، جز به وجود جهانی سراسر نیاز بر نمی‌خوریم؛ این خود، دلیل بر وجود آفریدگار بی‌نیاز است، آیه مبارکه زیر بهترین راهنمای ما برای درک این حقیقت است:

«وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ * فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ» (ذاریات: ۴۹)

«و از هر چیزی دو گونه^۱ [جفت یکدیگر] آفریدیم، شاید شما یاد کنید * پس سوی خدا فرار کنید. من بی‌گمان برایتان از (سوی) او ترساننده‌ای روشن‌گرم.»

در اینجا "زوجین" تمامی حالات ماده را، تا آخرین مرز موجودیت ماده، که تجزیه‌اش برابر با نابودی آن است دربر می‌گیرد؛ یعنی ماده منهای ترکیب، همان ماده منهای ماده، و برابر با هیچ است. خود

۱. اینجا دوگانگی کل ممکنات به میان آمده که خود دلیلی روشن بر نیاز قطعی آنان به آفریدگار است.

یکدیگر باقی بمانند؛ زیرا ما فرض می‌کنیم که اینجا آخرین مرز تجزیه پذیری ماده است، اکنون این دو جزء و یاسه جزء ترکیب دهنده آخرین مرز موجودیت ماده را در نظر می‌گیریم. این ترکیب؛ ترکیب حیاتی ماده است، که ماده بدون آن، ماده منهای وجود است.

در اینجا می‌پرسیم: آیا هیچ یک از این اجزا از پیش خود، "ازلّیت" و بی‌نیازی نسبت به سایر اجزا دارد، یا همگی در نیاز به یکدیگر برابرند؛ پُر واضح است که یکایک این اجزا پیش از ترکیب چیزی نیست، چون مرکب نیست؛ پس ماده نیست. این اجزا هر یک جداگانه چیزی نیستند، مرکب مادّی نیستند، و تنها این ترکیب است که همراه با موجودیت اجزا واقعیت مادّی را نمایان می‌کند؛ نه آنکه ترکیب آن‌ها پس از موجودیت مادیشان باشد؛ پس هر یک از اجزا در موجودیت مادّی، به یکدیگر اجزا نیاز ذاتی دارند، چنان‌که دیگر اجزا نیز متقابلاً چنان‌اند.

و اکنون که یکایک این اجزای حقیقی، به جز فقر و نیاز چیزی ندارند، و از مجموعه فقرا هم بی‌نیازی پدید نمی‌آید، به‌ناچار این مجموعه گدایان - به حکم ضرورت ترکیب - به ماورای ماده نیازمند خواهند بود.

نیازمندی در اجزای آخرین مرز موجودیت ماده مسلم است، و اینکه هیچ‌کدام این اجزا از "خود"، موجودیت منهای ترکیب، و استقلال در برابر دیگر اجزا ندارند، نیز روشن است.

روی این اصل، ترکیب ماده بیانی دیگر از نیازمندی است. نیازمندی به چه کسی؟ به خودشان؟! این هم معقول نیست؛ زیرا موجودی که تمام هستی‌اش نیاز است، چگونه به وسیله خود و یا همانند خودش رفع نیاز کند؟

نیازمندی ماده مرکب، چنان می‌نماید که اصولاً ماده و هر موجود مادی در ذات خود صفر است، حالت پیش از وجودش، با حالت پس از وجود آن فرقی در صفر بودنش ندارد؛ تنها تفاوت در این است که پس از وجود یافتن، استمرار وجودش در پرتو قدرت آفریدگاری تواناست، و همان‌گونه که او را به وجود آورده، همو نگهدارنده این موجود در حقیقت صفر است؛ موجودی که نیاز مطلق است، ولی از نظر قدرت خلاقه الهیه - به وسیله‌ای برون از ذاتش - چنان می‌نماید که در زمره اعداد است؛ اما از نظر ذاتش صفر است.

آری در این حال: «فَقَرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ مِّنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ» (ذاریات: ۵۰)

«پس سوی خدا فرار کنید. من بی‌گمان برایتان از (سوی) او

ترساننده‌ای روشن‌گرم».

اکنون که در این جهان نیاز و ترکیب، هرگز آثار بی‌نیازی و استقلال هستی ذاتی وجود ندارد، به حکم عقل، بایستی به‌سوی آفریدگار بی‌نیاز و برآورنده هر نیاز دست‌گذاری دراز کرد؛ خواهی نخواهی اوست که ماده را پدید آورده، و هم اوست که نگهدارنده ماده است. - اگر آنی نور هستی را از ما باز پس گیرد، و نگاهبانی خود را از ما دریغ کند، همچون آغاز، عدم محض خواهیم شد چون صفر؛ اگرچه اکنون هم که "هستیم" در ذات خود صفریم، و تنها به عنایت او، گویی عددی از اعدادیم.

«فَقَرُّوا إِلَى اللَّهِ...»

بنابراین، ناگزیر بایستی از این جهان سراسر نیاز دست برداریم و هرگز بر آن تکیه نکنیم، پیوند دل به آن ساحت قدس بسندیم و روی به‌سوی او آریم که هرگز ترکیب و نیاز و آغازی ندارد.

وَ اللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ... (فاطر: ۱۵) وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأُمُورُ كُلُّهَا. (هود: ۱۲۳) و خدا همو بی‌نیاز مطلق ستوده است... و همه چیز تنها به‌سوی او بازگردانده می‌شود، آری: بازگشت همه چیز به‌سوی اوست، و: «قُلْ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ» (الرعد: ۱۶)، بگو خدا آفریدگار هر چیزی است.

آقایان محترم! جهان ماده با این نیازمندی که سراسر وجودش را فرا گرفته، با زمان‌ها، حرکات، تغییرات و ترکیباتی که دارد، با آنکه از تمامی ارکان وجودش ندای نیازمندی به گوش وجدان و خرد می‌رسد؛ اگر ازلی باشد، به‌ناچار دو کلمه ازلیت و حدوث: بی‌آغازی و آغاز، بی‌نیازی و نیاز، بایستی دارای یک معنا باشند.

«تصدیق عموم حضار» مبنی بر اینکه اکنون دو گام از سه گام

موعود را پیموده‌ایم:

۱. در جهان ازلیتی هست.

۲. ازلیت در انحصار ماورای ماده است.

مهندس منکهاوس: خدای خداپرستان به عقیده آنان دارای تمامی کمالات، علم و قدرت بی‌نهایت و... است، و دلایل شما از آغاز تاکنون برای اثبات این دعوی کافی نیست؛ اگر همراه با منکرین ماورای ماده، که ماده نخستین را عاری از عقل، علم، ادراک و اختیار می‌دانند، خدای ماورای طبیعت را نیز این‌گونه بدانیم، چه می‌شود؟

آلهی: أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ؟ (الملک: ۱۴)

«آیا کسی که (جهان) را آفرید نمی‌داند؟ درحالی‌که او بسی

باریک‌بین آگاه است».

و این آگاهی، در آفریدگانش بس نمایان و پیداست، چگونه عقل می‌پذیرد که آفریدگار نادان باشد، ولی گروهی از آفریدگان او دانا باشند، در این صورت چرا این دانایان از آفرینش کوچک‌ترین موجود زنده یا مرده‌ای ناتوانند؟ و حتی از فهم و درک این همه قوانین حاکم بر جهان آفرینش محروم‌اند، این چه موجود دانایی است که میلیون‌ها برابر از شخص نادانی، ناتوان‌تر است؟

«أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ» (نحل: ۱۷)

«پس آیا کسی که می‌آفریند چون کسی است که نمی‌آفریند؟ آیا پس (از این نشانه‌ها، حقایق را) به یاد نمی‌آورد؟»
آیا این دو در نادانی و ناتوانی برابرند؟

پاسخ سؤال شما از رهگذر این دو پرسش قرآنی - که برای بیدار کردن وجدان و هشیار نمودن خردمندان نازل شده است - روشن می‌شود؛ حال که در آفرینش این جهان بی‌کران پر از اسرار و قوانین منظم علمی، نهایت علم و باریک بینی ضروری است، چگونه می‌توان گفت: این دستگاه عظیم، از جهل و نابه‌سامانی پدید آمده است؟!

بشر که این همه دعوی علم و هنر می‌کند، و در طول صدها قرن، برای پرده برداری از اسرار جهان میلیون‌ها گام برداشته است، هنوز در پشت دیوار فولادین حقیقت ماده، انگشت تحیر به دندان می‌گذرد، و تازه با فتح بخشی از قلعه‌های اتمی، توانسته اندکی از عناصر را به عناصر دیگر تبدیل کند، و به اعتراف مشعل داران و شکافندگان علم، تنها به یکی از میلیون‌ها قانون علمی که بر جهان حاکم است (قانون

جاذبه عمومی)^۱، آن هم به‌طور ناچیز، پی برده است.

اکنون عصر مسافرت‌های کیهانی و تسخیر فضا است، ولی تاکنون بشر نتوانسته، کوچک‌ترین ذره‌ای را با قدرت و علم خود پدید آورد، هنوز نتوانسته است حقیقت ماده را آن‌گونه که هست دریافت کند، و بسیاری از اسرار دیگر، که حتی به کرانه مفهوم آن‌ها هم نرسیده است، تا چه رسد به واقعیت آن‌ها.

آیا این بشر، دانا و نیرومند و کاردان است؛ ولی آفریدگار وی و جهان بی‌کران پر از میلیون‌ها اسرار، نادان و ناتوان و ناآگاه است؟
چگونه از نادانی، این همه بدایع مرموز و بهت‌انگیز پدید می‌آید که دانایان، حتی از درک یکی از میلیون‌ها اسرار آن عاجزند؟

اگر نظم دستگاه آفرینش و ارتباط قوانین علمی حاکم بر جهان ماده، نتواند نموداری از علم و حکمت باشد، پس چه چیزی نماینده آن‌ها خواهد بود؟
«وَلَيْن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ»

(زخرف: ۹)

و بی‌گمان اگر از آنان پرسی: «آسمان‌ها و زمین را چه کسی آفرید؟»
به راستی همواره گویند: «خدای عزیز بسی دانا آفریدشان».

آری، هر کس به پدیده بودن چهره‌های گوناگون آفرینش، باور داشته باشد، چنانچه درباره پدید آورنده آن، از او پرسش کنی، بی‌درنگ

۱. نیوتون می‌گوید که: «علم بشر در مقابل جهلش بسیار ناچیز است، و با تمامی کاوش‌ها، تنها یکی از میلیون‌ها قانون علمی جهان را که جاذبه عمومی است، دریافته و تمامی معلوماتش نیز از همین قانون است.»

خواهد گفت: قادری حکیم، و نیرومندی دانا آن را پدید آورده است، آفریدگار، چه ماورای ماده و چه به پندار مادّیین، ماده نخستین باشد، از داشتن علم و قدرت و حکمت و کاردانی مطلق ناگزیر است.

ما اگر به دیوانه‌های زنجیری تیمارستان‌ها هم بگوییم که شخصی بسیار نادان و ناتوان، بنایی باشکوه را ساخته! و یا اجزای سنگ و سیمان و آهن تصادفی به هم پیوسته شده و آن را پدید آورده است، از شدت تحیّر و شگفتی زنجیر پاره می‌کنند، تا چه رسد به عاقلان و دانایان!

اگر از نادانی و ناتوانی، این همه آثار دانش و توانایی برمی‌خیزد که دانشمندان حتی از درک آن‌ها عاجزند، پس چه بهتر که بشر به جای کسب دانش، و پژوهش‌های دامنه‌دار برای افزودن علم، به تنبلی و نادانی گراید، تا او هم مانند آفریدگار! منشأ این همه آثار و نمودهای بهت‌انگیز گردد، چه بهتر که برای کرسی‌های استادی دانشگاه از عمده‌های بی‌سواد، و برای طرح نقشه‌های دقیق بُرج‌ها از مردمان ابله و سفیه، و برای ایجاد تونل‌ها در دل کوه‌های بلند به جای مواد منفجره قوی از جرّقه‌های فشفشه، استفاده شود!

حال که به گمان مادّیین، آفریدگار علم و حکمت لازم ندارد، پس بشر نیز باید برای پیشروی در کارهای خویش و همگامی با عامل جاهل طبیعت! قدرت خود را به جای افزودن علم، به مصرفِ فزون‌ی جهل رساند! اکنون اختیار با شماست.

این سخن، درست مانند آن است که گفته شود: ساختمان‌های بسیار زیبا و مجهز به تمامی وسایل مدرن روز را، مغزی منحرف و کج سلیقه که

هیچ‌گونه اطلاعات مهندسی و معماری نداشته سازمان داده است، ولی فلان اتاق کاهگلی با طاق کج و دیوارهای بلند و کوتاه و زمین پر فراز و نشیب، اثر معماری مهندسی دانشمند و خوش سلیقه بوده است.

مهندس منکهاؤس: ما زیبایی و نظم جهان را بر عهده نادانی و ناتوانی نیروی ماورای ماده نمی‌نهیم؛ بلکه چون این نیروی ازلی، آغاز به آفرینش جهان کرد، بر حسب شانس و تصادف و اتفاقات این جهان موزون و زیبا را پدید آورد و به حرکات و قوانین علمی مجهز نمود.

آلهی: نیروی ماورای ماده، چه به‌علاوه نادانی و چه به‌اضافه تصادف، تفاوت نمی‌کند، مگر تصادف کار علم را انجام می‌دهد؟ آن علمی که هیچ‌گاه و به هیچ وجه آمیخته با جهل نیست.

اساساً تصادف به معنای برخورد و اتفاق است، به معنی موافق آمدن و یا مناسب افتادن می‌باشد؛ و آیا ممکن است برخورد دو چیز یا تناسب میان چند چیز، بدون علت رخ دهد؟

برای روشن شدن موضوع باید گفت: میان پدیده‌هایی که اسبابش بر ما معلوم است و میان آن‌هایی که علتش بر ما پوشیده می‌باشد، به هیچ وجه در اینکه هر کدام پدید آورنده‌ای مناسب خود دارند فرقی نیست، و تنها چیزی که باعث می‌شود پدیده‌های سنخ دوم به نام تصادف و اتفاق نامیده شود، نشناختن علت آن‌هاست، نه نبودن علت برای آن‌ها.

این قانون عقلی و علمی - که خود آقایان بر همان پایه، گفت‌وگو را آغاز کردند که "هیچ پدیده‌ای بدون پدید آورنده نیست" - هرگز استثنا برنمی‌دارد، چنان‌که « $2 \times 2 = 4$ » در هر زمان و مکان و در هر چیزی بدون

استثنا جاری است، این عقلِ مردمِ ناآگاه است که در زمینهٔ ابهامِ علّت‌هایِ حوادث، استثنا می‌خورد، نه قانونِ عقلیِ معلولیتِ حوادث.

برخی از پدیده‌ها از شانس پیروی می‌کنند!

و یا از علت‌های مربوط به خود؟

مثال‌هایی چند:

(۱) چند نفر تیرانداز با شرط بندی، نقطهٔ معینی را در فاصله‌ای هدف می‌گیرند، تصادفاً نفر اول در نخستین تیراندازی گلوله‌ای را به هدف می‌زند، ولی دیگران خطا می‌کنند، در صورتی که هرچند نفر، اندکی در تیراندازی مهارت دارند، اینجا به زبان عامیانه گفته می‌شود فلانی! شانس گفت...

اکنون در دار التّشريح عقل، این واقعه را کالبد شکافی می‌کنیم، آیا اصابت نمودن گلوله به هدف، بدون سبب بوده است؟

هرگز! زیرا بین نقطهٔ هدف و جایگاه تیراندازان حتماً نقطه‌ای وجود دارد که با خط مستقیم به هدف می‌رسد، ولی در نقطه‌های دیگر خطا رخ می‌دهد. تیرانداز چه به طور آگاه و چه ناآگاه، اگر از همان نقطهٔ معین تیر را رها کند، حتماً به هدف اصابت می‌کند، آگاهی و ناآگاهی هم که ماهیت سبب را تغییر نمی‌دهد؛ اگر هدف‌گیری صددرصد از روی آگاهی باشد، نتیجه نیز صددرصد است، و هر اندازه هدف‌گیری ناقص‌تر باشد، تیرانداز دیرتر به نتیجه می‌رسد؛ یا اینکه اصلاً به نتیجه نخواهد رسید، و اگر اصولاً هدف‌گیری در کار نباشد - مانند تیر انداختن در تاریکی - در این مورد هم بعضی جاها تیر به هدف می‌رسد

و بعضی جاها نیز اصولاً رسیدن به هدف غیر ممکن است؛ مانند حروف چاپ، چنان‌که در گفت‌وگوهای آینده بیان خواهیم نمود.

(۲) در بلیت‌های بخت آزمایی که قمار دسته جمعی است، شخصی با پرداختن مبلغی، بلیتی را برمی‌دارد، در اینجا که هدف‌گیری امکان ندارد، اگر پس از انجام قرعه کشی، یک صد هزار تومان نصیب او شود؛ به او می‌گویند که شانس است.

بازجویی عقل نیز در این زمینه، علّت حادث را به ما نشان می‌دهد: گرچه هیچ‌کس نتیجه را نمی‌داند، ولی بالاخره در آینده، گردونه روی شماره‌ای معین توقف می‌کند، آن شماره روی یکی از این بلیت‌هاست و قرار است که هر کس بلیت مزبور را در دست داشت، یکصد هزار تومان دریافت کند؛ فلان شخص به ناگاه این بلیت را برداشت، اما گرچه او نمی‌دانست، ولی این همان بلیتی است که در آینده، گردونهٔ قرعه کشی بر همان ایست می‌کند، روی این اصل بُردن مبلغ مزبور، حادثه‌ای است که از علّت واقعی قراردادی خود پیروی کرده؛ گرچه برنده از آن علّت آگاه نبوده است، و به دلیل همین ناآگاهی از علّت است که همهٔ افراد دنبال آن بلیت مخصوص نمی‌روند، چون آن را نمی‌شناسند. اگر کسی از آینده آن گونه که هست آگاه باشد، همیشه صددرصد همان بلیتی را خواهد برداشت که برندهٔ مبلغ قراردادی است.

بنابر آنچه گفتیم، آگاهی به عللِ حوادث هر اندازه بیشتر باشد، رسیدن به نتیجه نیز زودتر خواهد بود؛ این تصادف نیست که پدیده را پدید می‌آورد، بلکه پدید آورنده، همان علّت واقعی است که پدیده نیز از همان پیروی کرده است.

آنان تنها نیروی ابدی ماده بی شعور، بی عقل، بی علم و هدف را عامل مؤثر این همه سازمان‌های شگفت‌انگیز می‌دانند! آیا حروف تکوین - اتم‌ها و اجزای تشکیل دهنده آن‌ها - از حروف چاپ هم کمترند؟ اصولاً آیا می‌توان پنداشت، که نیروی پدید آورنده این حروف، و آنکه آن‌ها را به هم درآمیخته و نقوش بهت‌انگیز آفرینش را پدید آورده است، فاقد عقل، علم و حکمت باشد؟ اگر دیوانگان زنجیری هم این سخن را بشنوند از فرط شگفتی زنجیر پاره می‌کنند.

«أَفَى اللَّهِ شَكُّ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» (ابراهیم: ۱۰)

«مگر درباره خدا - پدید آورنده آسمان‌ها و زمین - شکلی^۱ است».

آیا می‌توان پذیرفت که آفریننده عقل و علم و میلیون‌ها قوانین علمی، که تنها یکی از آن‌ها (نیروی جاذبه عمومی) سرچشمه تمامی دانش‌های کنونی بشری است، خود جاهل و بی‌حکمت و بی‌هدف باشد؟

«أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ؟» (ملک: ۱۴)

«آیا کسی که (جهان را) آفریده است نمی‌داند؟...».

آیا کسی که آفرید نمی‌داند؟... در صورتی که در آفرینش، بی‌نهایت باریک بینی و آگاهی ضروری است، هر اندازه که انسان به کاوش‌های علمی بیشتری می‌پردازد، بر حیرت‌زدگی‌اش افزوده می‌شود، هر اندازه در فتح قلعه‌های اتمی و الکترونی و... پیش می‌رود، ابهام رموز

از این دو مثال، نخست چنین دریافتیم که هیچ پدیده‌ای بدون پدید آورنده وجود ندارد؛ سپس فهمیدیم که هر اندازه علل پدید آورنده حوادث بر ما روشن‌تر باشد، رسیدن به نتیجه نیز سریع‌تر، و هر قدر کمتر باشد، رسیدن به نتیجه هم دیرتر خواهد بود، و هرگز نمی‌توان پذیرفت که ناآگاهی به علت، وسیله کامل‌تری برای رسیدن به معلول باشد!

(۳) حروفچین چاپخانه‌ای در چیدن حروف یک صفحه کتاب تا اندازه‌ای دقت می‌کند، ولی در تجدید نظر باز هم احیاناً به اشتباهاتی برخورد می‌نماید، که مسلماً ریشه این اشتباهات از غفلت خود اوست. آیا ممکن است همین حروفچین به جای درست چیدن حروف، یک مشت حروف گوناگون را برداشته و روی صفحه فلزی ریخته و در نتیجه همان صفحه کتاب، بدون هیچ‌گونه اشتباهی پدید آید؟

(۴) از این مضحک‌تر آن است که کسی ادعا کند، پنجاه کیلو سرب ذوب شده از لوله‌ای با فشار بیرون ریخته است و به دنبال همان فشار، به صورت حروف سربی گوناگونی درآمده، سپس در اثر طوفانی، طوری بر روی هزار صفحه فلزی جایگزین گشته که در نتیجه آن، هزار صفحه کتاب، مشتمل بر عباراتی نغز و پرمغز و مملو از دقایق علمی، بدون هیچ خدشه و اشتباهی پدید آمده است.

در این مثال، آیا احتمال وقوع آنچه گفته شده به اندازه یک در بی‌نهایت وجود دارد؟ آیا یکی از هزاران دیوانه زنجیری تیمارستان‌ها می‌تواند طرفدار چنان پنداری گردد؟ اکنون با هم به کوی مادّیین می‌رویم، تا ببینیم که درباره پدید آمدن حروف آفرینش و اشکال گوناگونش چه می‌گویند.

۱. نفی شک در «الله» نفی حقیقی است نه واقعی، بدین معنی که واقعیت این شک بر خلاف حقیقت فطرت، عقلانیت و سایر موازین انسانی است؛ گرچه با نادیده گرفتن این موازین، شک و ریب پدید می‌آید.

آلهی: واژه‌های آفرینش، پدید آوردن، علّیت و... در غیر خدا، تنها به‌طور مجاز به کار برده می‌شود؛ نیرومندترین و دانشمندترین افراد، تنها کاری که انجام می‌دهند، تغییر دادن و دگرگون کردن نقش برخی از پدیده‌هاست، و حتی از پدید آوردن ناچیزترین آن‌ها عاجزند.

مثال شما و دیگر مثال‌ها در این پیرامون تنها درباره تغییر چهره است؛ پدیده به معنای واقعی، که هرگز نه ماده و نه صورتش وجود نداشته، و سپس پدید آمده است، هیچ‌گاه نمی‌تواند آنی از پدید آورنده خود فاصله بگیرد، روی این اصل، کلمه آفرینش در غیر آفریدگار یکتا هرگز معنای واقعی خود را نمی‌دهد. هیچ نیرویی به جز آفریدگار نمی‌تواند پدیده‌های مادی - و نه غیر مادی - را به معنای واقعی خود، به وجود آورد. تمامی صورتی که از قدرت بشر در جهان ماده نمودار می‌شود، تنها حرکت دادن و تغییر صورت است، نه پدید آوردن ماده و یا نیروی مادی.

در مثال معروف بنا و بنا، مگر بنا کاری به جز جابه‌جا کردن اجزای گوناگون ساختمان به صورتی مخصوص دارد؟ مگر او ذره‌ای را - در این فعالیت دامنه‌دار خود - از نیستی به هستی آورده است؟ ما فعلاً ساختمان خانه خودمان را در جایگاه عقل کالبد شکافی می‌کنیم، کدام پدیده از این ساختمان بدون پیوند با پدید آورنده خود، اکنون پای برجاست؟ تنها کاری که بنا انجام داده، حرکت دادن اجزای گوناگون بناست، و هر کسی می‌داند که تمامی این حرکات، یکایک پس از فاصله گرفتن از محرک خود (بنا) دچار وقفه گشته است؛ بنابراین، کار بنا پس از دست کشیدن او از کار، به دنبال خود او رفته، و ما اکنون هرگز در بنا آن‌گونه حرکات پیاپی را نمی‌بینیم.

بهبهت‌انگیز خلقت را بیشتر احساس می‌کند، آیا این حروف منظم پرمعنی، پدید آمده از بی‌دانشی و بی‌هدفی است؟

اگر چنان است! خوب است بشر نیز برای همگامی با این آفریدگار بزرگ، به جای کاوش در دانش، به افزایش بی‌دانشی گراید؛ برای تدریس کرسی چشم در دانشگاه از کورهای مادرزاد و بی‌سواد استفاده کند، و برای ساختن ساختمان‌های باشکوه از عمده‌های نادان، و یا از طوفان‌های نابهنگام، بهره‌گیرد؟ مگر آنکه مقصود از جهل، بالاترین مراتب علم، و منظور از بی‌شعوری، برخورداری از کانون عقل و شعور باشد!

نیروی ماورای ماده، آفریدگار بزرگ، کانون علم، حکمت، قدرت و همه کمالات بی‌نهایت است، و این از سازمان عظیم آفرینش او نمودار است.

«أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ؟» (ملک: ۱۴)

«آیا کسی که (جهان) را آفرید نمی‌داند؟ درحالی‌که او بسی باریک بین آگاه است.»

مهندس شادفر: با کمال تشکر از راهنمایی‌های بسیار سودمند جناب عالی؛ تنها یک پرسش مانده که پیشتر نیز به میان آمده بود.

آلهی: بفرمایید.

مهندس شادفر: همان‌گونه که بنایی بلند، پس از آنکه ساخته شد، دیگر نیازی به سازنده خود ندارد، گمان می‌رود آفریدگار جهان نیز چنان باشد، که پس از پدید آوردن و به حرکت درآوردن این جهان، دیگر به او نیازی نیست؛ چه باشد و چه نباشد، چه بخواهد و چه نخواهد، جهان همچنان پایدار است.

۲. اجزای این "صورت"، ناگزیر سابقه تصویری دارند و بدون آنکه ذهن با این اجزا در گذشته اُنسی گرفته باشد، قادر به تصوّر چهره ترکیبی آنها نیست. با این وصف، باقی ماندن این پدیده ناقص، بدون وجود و اعمال قدرت پدید آورنده آن امکان ندارد؛ تا چه رسد به پدیده‌های واقعی که: ۱. هم واقعیت خارجی دارند. ۲. و همچنین پیش از پدید شدن، نمونه‌ای از نوع مواد و اجزای خود را نداشته‌اند.

«بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (بقره: ۱۱۷)

«او) پدید آورنده آغازین آسمان‌ها و زمین بدون هیچ سابقه‌ای است.» آغازگر آفرینش آسمان‌ها و زمین است.» آری، آفریدگار بدون هیچ گونه نمونه و سابقه‌ای، جهان را از اصل و فرع به این زیبایی آفریده، و جهان به تمام معنای نیستی، در آغاز نبوده است، و خدا آن را تنها با دانش و حکمت خویش آفریده، و همان‌گونه که در آغاز پدید آمدن به پدید آورنده نیاز داشت، پس از آن نیز عین همان نیازمندی را خواهد داشت. مثلاً آن‌گاه که کلید برق را می‌زنید و لامپ روشن می‌شود، آیا لامپ تنها در آغاز روشن شدن به اتصال سیم برق نیازمند است؟ یا پس از قطع سیم و یا خاموشی کانون برق، باز همچنان روشن است؟ و یا اینکه روشنایی لامپ‌های برق، واقعیتی به جز ارتباط با کانون برق ندارند، چون به وسیله آن نمایان می‌شوند و با اتصال به آن پایدارند؛ و هنگامی که سیم متصل به کانون برق قطع شود، بدون کوچک‌ترین فاصله‌ای، منابع جزئی لامپ‌های برق نیز خاموش می‌شوند؟

اما شکل مخصوصی که این اجزا، به صورت خانه به خود گرفته است، نتیجه طبیعی انباشتگی مخصوص این اجزاست؛ نه آنکه به خواست بنا این کار صورت گرفته باشد، او چه بخواهد و چه نخواهد پس از انجام عمل خانه چنان است، تا اجزای بنا بدان گونه روی هم قرار گرفته‌اند، نمودارش نیز خانه با خصوصیات ویژه خود است، و هرگاه این انباشتگی بر هم خورد، شکل دیگری به خود خواهد گرفت، در نتیجه اینجاد و پدیده و دو پدیدآورنده است:

۱. حرکاتی که به دست بنا انجام گرفته پس از پایان کار او، هر یک ناگزیر ناپدید گشته است.

۲. شکل مخصوص بنا که در آغوش پدید آورنده خود (انباشتگی مخصوص) همچنان پابرجاست؛ و هرگاه حرکات نخستین به حرکاتی دیگر تبدیل گردد، صورت این اجزا نیز عوض می‌شود؛ بنابراین، مثال بنا و بنا، مغالطه‌ای بیش نیست.

اما در پدیده‌های مادی، تنها چیزی را که در تمامی کارهای خود می‌توانیم به عنوان آفرینش قلمداد کنیم، نقش‌های خیالی و تصویری ماست؛ "صورت" چیزی را که در جایگاه ذهن و خیال تصوّر می‌کنیم، آیا در پدید آمدن، تنها به نیروی باطنی اراده ما نیاز دارد، که اگر غفلتی هم از آن رخ دهد، همچنان ماندنی است؟ یا این "نقش"، واقعیتی به جز اراده باطنی ما ندارد؟ با آنکه مثال فوق از دو نظر نسبت به پدیده‌های واقعی ناقص است:

۱. واقعیت خارجی و اثر وجودی ندارد.

همچون نور و کانون نور است، که هیچ حقیقتی به جز پیوستگی به اراده آفریننده ندارد. «وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ.» (ق: ۱۶)
 (و ما از شاه‌رگ (او) به او نزدیک‌تریم).

از نظر عقل و علم، جدایی پدیده - به معنای واقعی - از پدید آورنده، با نیستی او برابر است، و به اصطلاح منطقی نسبت آفریدگان به آفریدگار بزرگ جهان، اضافه اشراقیه است، نه اضافه مقولیه؛ معنی حرفی است، و نه معنی اسمی و فعلی، و به زبان ساده نسبت روشنایی است به نور، و نه نسبت اتاق به نور؛ نبودن و یا نتابیدن نور، مساوی با نبودن روشنایی است، اما خود اتاق که با آن روشن بوده، با نبودن نور نابود نمی‌شود، و تنها روشنایی اتاق است که با خاموشی نور به نابودی می‌گراید. نسبت موجودات جهان به آفریدگار، نسبت نخستین است، نه دوّمین؛ این‌ها چیزی نبوده‌اند که با افاضه خداوندی چیزی شوند؛^۱ بلکه بنیاد هستی آن‌ها چیزی به جز افاضه و نمایش خلّاقیت او نیست. تا هنگامی که رابطه عنایت و بخشش او برقرار است، نمودارهایی دارند، و آن هنگام که بخش کمی از این رابطه را قطع کند، به همان اندازه نابه‌سامانی رخ می‌دهد، و چنانچه تمامی ارتباطات قطع گردد، طومار هستی این نمودها نیز، یکسره درهم نور دیده می‌شود.

ماده نخستین جهان که از آغاز هستی به صورت پیوستگی ناگسیختنی پدید آمد و مهر فقر و نیاز بر سراسر پیکرش، در چهار جبهه

«اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» «خدا»، روشنی - وجودبخش و هادی - آسمان‌ها و زمین است؛ آری، از پیدایی و عنایت آفریدگار، آفریدگان نیز پیدا و آشکارند، اگر آنی نظر لطف از آفریدگان برگیرد، به همان نیستی نخستین می‌گریند؛ نه آنکه به صورت بی‌جان و بی‌سامان بمانند، بلکه اصولاً در چنان زمینه‌ای بنیاد هستی‌شان ناپدید می‌گردد.

«يَسْئَلُهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ^۱ (الرَّحْمَن: ۲۹)
 (هر که در آسمانها و زمین است از او درخواست می‌کند. هر روزی [زمانی] او در کار و فرمانی است).

و "اگر نازی کند از هم فرو ریزند قالب‌ها؛"

همان‌گونه که امواج برق به تدریج و پیاپی از کانون اصلی برق به لامپ می‌رسند و در هر آنی خاموش و روشن می‌شوند، اما چون فاصله این نفی و اثبات - خاموشی و روشنایی - بسیار ناچیز است، چنان به چشم می‌نماید که پیاپی روشن می‌باشند. نمونه ضعیف‌تر آن را در دایره آتشین می‌بینیم که در اثر گردش تند آتش گردان، روشنایی مستمر به نظر می‌رسد. هستی و تمامی نمودهایش، سراسر پدیده‌های آفریدگار بزرگ است، و بالاتر و بالاتر از امواج الکتریسته - "اگر آنی کند نازی فرو ریزند قالب‌ها" - اگر آفریدگار آنی از شأن آفریدگان چشم پوشی کند، همگان همچون آغازشان به نیستی می‌گریند.

نسبت آفریدگان به آفریدگار، همچون سایه و صاحب سایه، و

۱. خدای تعالی در آیه بعد می‌فرماید: «فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ» «پس به وسیله کدام نعمت‌های پروردگارتان، او را تکذیب می‌کنید».

۱. یعنی اکنون نیز در حقیقت هیچ‌اند.

”حرکت، زمان، ترکیب و تغییر“ خورده بود، تا هست از همان نیروی ماورای جهان نیرو می‌گیرد، و اگر آن نیرو از سازمان هستی‌اش قطع شود، دوباره به همان نابودی نخستین باز خواهد گشت.

«لَمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ؟ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ» (غافر: ۱۶)

«امروز فرمانروایی از آن کیست؟ از خدای یکتای قهار^۱».

تنها بی‌نیاز مطلق و باقی ابدی، و مالک حقیقی و واقعیت به معنای صحیح اوست، و دیگران از بالا و پست، به درگاهش دست نیاز دراز داشته و خواهند داشت:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» (فاطر: ۱۵)

«هان! ای مردمان! شما همه به خدا نیازمندید و تنها خدا (ست که) او بی‌نیاز ستوده است».

«آری، ما همه فقر محضیم، و تنها به بی‌نیاز مطلق روی می‌آوریم».

ای همه هستی ز تو پیدا شده	خاک ضعیف از تو توانا شده ^۲
آنچه تغیر نپذیرد تویی	و آنکه نمر دست و نمیرد تویی
ما همه فانی و بقا بس تو را	مُلک تعالی و تقدس تو را
تا کرم راه جهان برگرفت	پشت زمین بارگران برگرفت
هر که نه گویای تو، خاموش به	هر که نه یاد تو، فراموش به
تا به تو اقرار خدایی دهند	بر عدم خویش گواهی دهند
غنچه کمر بسته که ما بنده ایم	گل همه تن جان که به تو زنده ایم

۱. بسیار غالب، بس چیره، بسیار مسلط.

۲. بخشی از سروده شاعر بزرگ ایرانی، نظامی گنجوی «رحمة الله»

پیش تو گر بی‌سر و پا آمدیم	هم به امید تو خدا آمدیم
یار شوای مونس غمخوارگان	چاره‌کن ای چاره بیچارگان
جز ره تو قبله نخواهیم ساخت	گر نوازی تو، که خواهد نواخت
دست چنین پیش که دارد که ما	زاری از این بیش که دارد که ما
در گذر از جرم، که خواهند ایم	چاره ما کن که پناهنده ایم
چاره ما ساز که بی‌یاوریم	گر تو برانی، به که روی آوریم

گر چشم خدای بین همی داشت می	دیگر به جهان غصه نمی داشت می ^۱
گر بود مرا معرفتی بر جانان	لذت به جز او هیچ نپنداشت می
لذات جهان یکسره زلت دیدم	بر آنچه در او واقع نگذاشت می
خواهی که تو را دیده ندیده بیند	باید که نبینی دگری هیچ دمی

گرچه سخن در پیرامون شناسایی آفریدگار به این کوتاهی و نارسایی کافی نیست؛ اما گمان می‌کنم هدف خود را در این گفت‌وگو، تا آن اندازه‌ای که وعده داده بودم انجام دادم. با حضرات محترم، سه گام از خودپرستی به سوی خداپرستی برداشتیم، از اینجا به امید جلساتی دیگر پیرامون خداشناسی از دیدگاه پیشوایان اسلام - که کامل‌ترین راه را پیموده‌اند - با حضرات محترم خداحافظی می‌کنم.

حاضران: زبان ما از تشکر و تحسین جناب آقای الهی ناتوان است،

۱. شعری از نگارنده کتاب، که در چهارده سالگی سروده است.

پیش از این گمان می‌کردیم روحانیان اهل دانش و بصیرت و اُفت نیستند، ما زیاد مقصر نبودیم، زیرا تبلیغاتِ اغواگر مکاتبِ مادی‌گرا و لائیک، چنان ذهنیتی را برای ما ایجاد کرده بودند.

خدای بزرگ امثال شما روحانیان روشن ضمیر و دل‌آگاه را که روح جامعه می‌باشید زیاد گردانند. با یادداشت دست‌جمعی نام و تلفن جناب‌عالی، فعلاً به انتظارِ جلسات آینده، شما را به آفریدگار آفریدگان می‌سپاریم.

«خدا یار و نگهدار شما باد»